

MÉLANGES ASIATIQUES
TIRÉS DU
BULLETIN
DE
L'ACADEMIE IMPÉRIALE DES SCIENCES

DE
ST.-PÉTERBOURG.

TOME IX.

LIVRAISON 3.

St.-PÉTERBOURG, 1887.

Commissionnaires de l'Académie Impériale des sciences:
à ST.-PÉTERBOURG : MM. Eggers & C° et J. Glasounof; à RIGA: M. N. Kyrmel; à LEIPZIG: Voss' Sortiment (G. Haessel)

Prix: 50 Cop. arg. = 1 Mk. 70 Pf.

$\frac{17}{29}$ Mars 1887.

Neue Erwerbungen des Asiatischen Museums. Von C. Salemann.

Herr N. Pantusov, beamter für besondere aufträge beim kriegsgouverneur des Sibenstromgebietes (Семирѣчье), sante im herbste des vorigen jares der K. Archäologischen Gesellschaft fünf orientalische handschriften ein, welche für das Asiatische Museum an gekauft worden sind. Im folgenden gebe ich eine vorläufige beschreibung der selben.

I (Persisch).

№ aa568,a. 24 X 18,5 cm. 251 fol. 19—22 lin. à 12,5 cm.

— تاریخ رشیدی — vgl. Rieu I, 164.

افتتاح تاریخ جهانداری وابتداء ظفر Anfang 1v: ونجتیباری حمد سپاس خداوند پادشاهی را تواند بود که بر مقتضای الخ (37.) آما بعد بر بصایر ارباب بینش و بر ضمایر اصحاب دانش پوشیله و مخفی غاند که کلام مجید آسمانی

وتنزيل حميد فرقاني که اعظم معجزات محمدی واوضح براهین
احمدی است والخ فلا جرم اقل العباد والمفتقر الى الله
الغنى محمد حيدر ابن [محمد ؟ Über der zeile] حسين كوركاني
[که بين الخلان^۱] بيرزا حيدر معروفم^۲ [am rande] بحکم
ضرورت بدین امر خطیر استقادام می غایبیم جه مدتها است
که خواقین مغول از استیلای بلاد معزول کشته از معمورة
عالیم بغازات قناعت کرده اند و بدین سبب در میان ایشان
تاریخی ننوشته آند بروایات تسامعی^۳ ذکر سوالف میکنند
درین روزکار تاریخ نهصد و پنجاه یک است الخ

Der titel findet sich fol. 4 v, z. 12.

آغاز تاریخ رشیدی آفریدکار تعالی وقدس در: Fol. 5 v
مبداه فطرت بوقت تکوین اروم بنداء آلسُّت بریکم بر جمیع
اروم را صلاء عام در داد [صداء داد [am rande] داد الخ
کفتار در اختتام دفتر اول از تاریخ رشیدی Fol. 83 v:

1) So, hier und am schluß des ersten buches; die beiden anderen hdschr. lesen fälschlich الخلائق, die osttürkische übersetzung p. 11 hat خلق ارا.

2) UM fügen noch hinzu: با وجود عدم استطاعت وقلت بضاعت: بتسامع

3) So alle drei hdschrr., ob türkische construction anstat بو سبب دین خلق ارا تاریخ فتوولای: T p. 12 hat: پیتولای [am rande mit bleistift] قالغان ایکان بر بلالر دین ایشیتماک برله مغول خانلارینی یاد قیلور ایکان بو روزکار زماندا که تاریخ قه توقوز یوز الیک بر دور الخ

اختتام این تاریخ رشیدی در سلح ذو الجه سنه ۸۴ v: Fol. 84

اثنا و خمسین و تسعماه واقع شد در بلده طبیه کشمیر صانها
الله عن الاوقات والتدبر بعد ازانکه کذشته بو[د] از جلوس
بنده محمد حیدر ابن محمد حسین کورکان المشتمر بالسنة
الخلان^۴) بیرباز حیدر کورکان پنج سال نم

Das zweite buch begint unmittelbar auf der folgenden seite, one irgend welche überschrift; fol. 85r:
در حضرت خردہ بیان و در خدمت خرد آبیان احقر العباد
محمد حیدر المشتمر بین الخلان^۵) بیرباز حیدر ابن محمد حسین
کورکان غفر الله له ولوالدیه عرضه میدارد الن

Am ende der geschichte des Sultân Husain (ابو) reg. 873—911) von Herât widmet der verfaßer merere seiten der biographie von gelerten und dichtern, welche an dessen hofe geblüht haben. Ich drucke den ganzen abschnit hier ab, und bezeichne die neu erworbene handschrift mit P, die beiden früheren mit U und M, die übersetzung mit T, vgl. unten. Die folgende überschrift ist dem index zu M entnommen.

ذكر سلطان حسین میرزا وفضلی عصر او^a
اما میرزا سلطان حسین^b از نبایر میرزا جهانگیر ابن امیر

4) So die drei pers. hdschrr., die osttürkische pag. 184. الخلان

5) So die drei pers. hdschrr., die osttürkische pag. II, 2 مشهور

خلق آراسیدا.

a) P 106 v. U 84 r. M 165. T II, 70

b) هزار sic س ح میرزا UM حسین سلطان T

تیمور است از وی تا امیر تیمور از اجداد وی هیچکس را سلطنت میسر نشده است اما این میرزا سلطان حسین بضرب شمشیر وقوت اجتهاد بعد از انواع شداید چندین سال خراسان را گرفت مرد^c چهل و هشت سال باستقلال در تخت هرات^d چارحد^e خراسان پادشاهی کرد و در تربیت صنوف طوابق عالم کوشیدن باینجا رسانید^f که در هر صنفی از اصناف عالم یک دو ماهر^g عالمگیر پیدا^h شد که درⁱ اول و آخر مثل او نبوده^j چون حکایت اینجا رسید هرچند که تأمّل فرمودم و تحمل نمودم که فی الجمله از احوال ارباب مشاهده و اصحاب مکافه که دران زمان مبارک بودند تقریر رود اما بعلت قلت استطاعت^k و عدم بضاعت^l در خود نیافتمن عجب آنکه بهیچ گونه از باطن خود رخصت نمی بایم که این مسوده‌بی^m از صفاتی ذکر ایشان با بیاض رود بهر حال که بودⁿ شروع می‌رود بامید^o آنکه بیامن تذكرة مبارکه آنچه از هفوای قلم سواد زلت بر بیاض صحیفة^p عرايض رسیده باشد بنظر قبول صاحب نظران منظور گردد و از برکات تذكرة این بزرگان مطلق و^q برگزیده‌گان حق ذره بر فرق اخلاص این خاکسار رسد و بکفارت اوقات که در تسویه تذكرة ارباب

T چهارحد خدا تخت ۶ دا UM ودر. add. UM

می UM مامیر P یتکوردی UM رسید (e) add. (f)

بی P > T (ii) om. P هرگزین (h)

ج) T 71 k) om. UM l) میشود امید UM

ll) P 107 r m) که UM > P

دنیا و اصحابِ جاه بتضییعⁿ رفته فی الجمله تلافی تواند بود
و مع هذا نظم
گرندارم از شکر جز نام بھر، این بسی^o خوشت که اندر کام زهر
و چنانکه بیت

پیر هری زبدہ انصاریان، روحه اللہ بروح العیان
پیر هرات صاحب مقامات مقبول حضرت باری تعالی خواجه
عبد الله انصاری^p علیه الرحمۃ میغرومایند که جهڈی کن که
از دوستانِ وی باشی اگر نتوانی^q* باری جهد کن که^r از
دوستانِ دوستانش^s باشی واگر نتوانی هر گاہ که سخن این
طایفه بشنوی اگرچہ تأثیر^t نکند سر جنبان^u واگر این هم^v
نتوانی بدشمنی گرد ایشان بر آیی^w زیرا که بسیاران به^x
صورت دشمنی بر آمدند و چون نزدیک^y رسیدند اند در
لباسِ دوستی در^z آمدند^y یعنی بهر حال که باشد گرد ایشان
گرد و از^z ایشان البته دور مرو، چنانکه بسیاری از صحابه
کرام قبل از اسلام بدشمنی سید الانام علیه السلام آمدند*

دوستان^(۱) بتضییع P! بتضییع (n)

دوستان^(۲) p) cf. Rieu I, 35. q) om. UMT ای بسا^(۳) ۵
T تیبرنکیل UM t) P اکر; UM تأثیری^(۴) وی U 84v. M s) UM نیز T v) UM سری; P جنبانی
بدشمن ایشان بر^(۵) UM u) UM نیز T v) UM سری; P جنبانی
T اولارنینک دشمن لاریکا قوشول UM, aber میای
که^(۶) P! صورت بیله UM بسیاری در^(۷) P!
P دیر^(۸) T اولارنینک قاشلاریغه UM بنزدیک ایشان
T آندین P و^(۹) T کیریب دور لار UM درآمدند zu stern om. UM

از صفائی صحبت آن حضرت دشمنی بدوسنی وکفر باسلام
و ظلمت بنور مبدل شد * همچنین بسیاری از منکران برای
انکار پیش بزرگان رفتند آن انکار عین اقرار شد *، مؤید
این معنی در کتب این طایفه حکایات و روایات بسیار
است، پس اگرچه از آن جمله نتوانستم که باشم باری
داخل * مداحان و اصفان ایشان باشم و حق آنست که این
نیز دولت بزرگ است درست هر کوتاه دستی بر دامن این
دولت نمیرسد تفکر و تخیل بتذکره این طایفه بسی بهتر از
کارهای دیگر می نماید ^۰
مطلع

من بفکر ^۰ تو چه بینم بجمال دگران
هم خیال تو مرا به زوصل دگران
چون حد کمینه بآن نمیرسد که در ذکر این طایفه
چیزی ^۰ جدآگانه تواند تسوید نمود فلاجرم آنچه در مختصر به
تقریب سخن این طایفه پیدا شود ف الجمله تینما و تبرگا
* سطربی چند مرقوم گردد خرسندی خاطر و تسلی باطن را
رباعی
* حصول شود ^۰

a) M 166

b) T این کار UM; von stern zu stern om. P

c) UM بزرگیست

d) T 72 کیفیت

e) om. UM

f) UMT ت ظاهر بولادور

g) مادر

h) P

i) UMT این خبر

j) om. P

k) P

آججه بو مختصرده تقریب سخن برلان UM ابتدا

l) om. P

m) تا UM چندی

n) T

بو طایفه دین سوز بولور ایردی

o) om. P

T خرسندی خاطر حزین و تسلی دل اندوه کین بولغای

جانا لبم از ذکرِ تو خاموش مباد
بیاد تو رخاطرم فراموش مباد
هرجا زشمايلت حديثی گذرد
ذراتِ وجودِ من بجز گوش مباد

(۱) ذکر حضرت فخر الانامی شیخ الاسلام والدین مولانا عبد

الرحمن جامی علیه الرحمة والمغفرة^۲، از جمله اولیاء بزرگوار
ومراشد عالی مقدار که در زمان میرزا سلطان حسین بودند
اول و افضل و اعلم ایشان مخدومی فخر الانامی شیخ الاسلام

نور الدین عبد الرحمن جامی اند نور الله مرقده^۳ صیت عظیم
ایشان نه در آن مرتبه است که احتیاج تعریف داشته
باشد یا، آنکه از امثال این کمینه در خور باشد، چون
ایشان از تعریف مستغنی بودند ذکر بعضی از حالات
و بیان سلسله ایشان کرده میشود، ایشان مرید مولانا

سعد الدین کاشغری اند ووی مرید مولانا نظام الدین خاموش

ووی مرید خواجه علاء الدین عطار ووی مرید حضرت قطب

دایره ارشاد و قبله اکثیر اهل رشاد خواجه بهاء الحق والدین
است المشهور بخواجه نقشبند علیه الرحمة والغفران والرضوان،

p) Die überschriften gebe ich meist nach P one die varianten, von welchen im folgenden überhaupt nur die wichtigsten an gefürt werden sollen; und da M durchgängig zu U stimmt, so genügt die nennung des letzteren q) P 107v r) U با باوجودیکه P T

(۲) ذکر مولانا سعد الدین کاشغری علیه الرّحمة^۵، ایشان از اکابر زاده‌های ولاپت^۶ کاشغر اند در طبقه ایشان علماء و اهل تقوی و صلحاء واولیا می‌بوده اند از جمله شیخ حبیب که مرید شیخ سید کاردگر است، و شیخ سید مجتبی^۷ " مجرد امیر سید احمد که این کمینه را چهارم پدر می‌شود فرزند

خود میر سید علی را بلازمت شیخ حبیب برده اند صغیر السّن بوده اند در زمانی که صحبت منعقد شاه چنانکه^۸ طور اطفال است ابرام و مبالغه می‌کرده چندانکه پدر ملاحظت می‌کردست نسکین غنی یافته شیخ پرسیده که چه می‌گوید بعرض رسانیده اند که گرسنه ام می‌گوید — این مجلس در ته درخت توت^۹ بوده که این زمان نیز هست^{۱۰} بنده بزیارت آن درخت مشرف شاه ام و آن درخت معین و مشهور است هر کس که بطوافی مرقد شیخ می‌رود این حکایت را و آن درخت را باز می‌نمایند^{۱۱} — شیخ مراقب شاه اند از درخت نان گرده گرم می‌افتد شیخ آن نان را می‌گیرند بامیر سید علی میدهند و می‌فرمایند که این نصب وی است هیچکس در آن مشارکت نکند، فلا جرم آن همه برکات که در روزگار فرخنگ آثار

s) T 73; vgl. ed. Lees (späterhin Naf.) nr. 451

t) UT om. P v) U 85r w) T محبی U محبتی T اوجمه درختی

x) add. U

y) M 167

امیر سید علی عابد گشت ازان برکت بوده باشد ، مقصود
که در طبقه مولانا سعد الدین * در کاشفر این ^{z)} نوع بزرگان
بوده ، در آیام شباب خدمت مولانا از کاشفر بر آمده اند
خدمت مولانا محمد عطار که یکی از علماء الوف بیک میرزا
اند و از کاشفر اند میفرمودند که در سمرقند بولانا دائم
الوقات بمناسبت آنکه هم شهری بودیم * بهم بردیم ^{a)} و به تحصیل
علوم ^{b)} مشغول واکثر متدوالات گذرانیه بودیم روزی
طالب علماً گفتند که در فلان محله شهر شیخی پیدا شده است ^{c)}
شیخ سراج نام مردم پیش او رفت و آمد ^{d)} بسیار میکنند اکثر
ماحضر نان ^{e)} می آورد در غایت پاکیزگی و لطفات ، بولانا
اشارت نمودیم که برای نان ^{f)} دوشاب خوردن پیش شیخ می
توان ^{g)} رفت همراه رفیع
سر و چشم هر یک بیوسید و دست ، بعزت نشاند و بعزت نشست
ماحضر آوردن همان نان ^{h)} دوشاب تعریفی بود ⁱ⁾ در غایت
لطفات و نزاكت من ^{j)} گرسنه بودم ^{k)} بخوردن نان مشغول شدم

M S ا کاشفری نینک طبقه لاریدا بو نوع P
وایتور ایردیلار ^{z)} om. ^{a)} om. und danach P; T übersezt: علم ^{b)} P
که گرفتن دیاریدا مولانا برله دائم الوقات اول مناسب برله
هم شهر ابردوك همراه جیلیق برله تحصیل علوم غه مشغول واکثر
آمدشد ^{d)} T 74 ^{c)} کتب متدالوتی اوتکاریب ایردیم
بارسه بولور U ^{e)} om. P ^{f)} باید ^{g)} T باریش و کلیشلاری
شول نان برله دوشاب نینک تعریفی بار ایردی T ^{h)} P 107^{bis} ⁱ⁾ om. UT

شیخ و مولانا سعد الدین بحکایت، ولذت آن نان و دوشاب
مرا از سخنان شیخ غافل ساخت بعد از زمانی که واقف شدم
مولانا در گریه شده اند و شیخ در سخن گرم گشته هر جا که
دست خود را در روی نمد میگزارد دود بدر میآید و اثر
سوختگی در آجا ظاهر میشود^۱ چون این را معابنه کردم
رغبتی و هراسی در دل من پیدا شد که نتوانستم که نشینم
برون رفتم دیگر مولانا سعد الدین پیدا نشد در حجره او
مذتها مغلق^۲ ماند بعد از چند سال شهرت او در خراسان
پیدا شد^۳ ،

(۳) ذکر مولانا نظام الدین خاموش^m
این کمینه از بزرگی مقبول القول استیاع دارم که فرمود که
مولانا نظام الدین پیش از انکه بدولت ارادت خواجه علاء
الدین مشرف شوندⁿ در غایت تقوی و نزاهت میبودند و همیشه
*در جا کرد^o در مسجدِ فقها مینشستند و متوجه بروحانیت
شیخ ابو المنصور ماتریدی میبوده اند و روحانیت^p شیخ در
پس پنجه ظاهر^q میشله چنانکه کسی^r فرجی در سر کشیده

شیخ سوزدا کرم بولوب هر یاردا ایلیک لارینی^T
روی نم دا^(sic) قویار ایردیلار اول نم لاردین^(sic) دودلار جیقار
U! منفعلⁱ ایردی سوخته لیک اثری پیدا بولور ایردی^{m)} vgl. Naf. nr. 449 n) sic PU nn) sic P, cett. om. o) om. U; T hat
آن اغکه کشی که باشیغه فرجی^U 85v q) om. U p) ماتریدیه^T تارتفان بولسه

باشد افاده واستفاده میفرمودند *بعد ازانکه خدمت مولانا
 بصحبت خواجه رسیده اند میفرموده اند^۱ که اگر ما دران
 مرتبه مقید میماندیم^۲ نعوذ بالله مشکل که ایمان بسلامت
 ماندی در آخر مارا معلوم شد از ایشان خوارق عادات^۳
 و انواع کرامات بسیار ظاهر شده است *و در نفحات^۴ مسطور
 است^۵ و بعضی دیگر حکایات مولانا نظام الدین در ضمن
 تذکرۀ حضرت خواجه خواهد آمد^۶

(۲) ذکر علاء الدین عطّار

ایشان از^۷ متّولان اهل بخارا بوده اند و در پاکیزه‌گئ لباس
 بغايت میکوشیده اند این کمینه از یکی از فرزندان ایشان
 شنیده ام میفرمودند که خواجه علاء الدین که بلازمت خواجه

بزرگ خواجه بهاء الدین نقشبند قدس سره العزیز مشرف
 شده اند داعیه عظیم و طلب یاحد در باطن ایشان پیدا شده
 التماس قبول نموده اند خواجه فرموده اند که اگر میخواهی که
 ما ترا قبول کنیم بسلام خانه^۸ باید رفت و شکم گاورا درونش
 را بیرون کرده^۹ بر سر مانده می باید آمد خواجه علاء الدین
 از انجا که قوت داعیه ایشان بوده شکم گاورا همان رنگ کرده

r) om. U

T من فالسام U ما om. ماندم (s)

t) T 75 u) in P auß gekrazt, aber auch T hats v) M 168; zum folgenden vgl. Naf. nr. 443. w) om. P x) T سلاخ P بصلاغ خ

M! بسلح U (بسلح [?] کاظم بیک oder ظاهرا [d. h. am rande] بسلح گردانیده (y)

دره بالای دستار و تاقه^a بآن تکلّف مانده اند^b و از هر طرف آنچه درون شکم^c گاو می باشد اخلاق^d چکیده و ریخته بآن وضع از بازار گذشته اند و مردم طعنه^e و تمسخر کنان در پی ایشان افتاده^f اند بهمین رنگ^g پیش حضرت خواجه رسیده اند حضرت خواجه را بر حال ایشان بسیار^h رقت آمدⁱ ترحم نموده^j ایشانرا قبول کرده اند^k، *فلاجرم رسیدند با آنجا که^l حضرت خواجه در اوآخر حال بسیاری طالبانرا بصحبت ایشان امر فرموده اند و میگفته اند که علاء الدین بسیار^m بار را بر ما سبک ساختهⁿ است و این نقل نفحات است^o، در سلسلة

z) add. U لباس

a) om. P

b) P 107^{bis} v.

خواجه فرمان قیلدلار که اکر سین P om. U; T: اخلاق^c
 خوالسانک من سنی قبول قیلای سلاخ خانه^d کارماق کرک
 اوی نینک قارنینی باریب باشینی ایج (sic) قیلیب باشغه
 قویوب کلامک کرک خ ع الدین غه آندین قوت داعیه^e ایشان
 بار ایکان اوی نینک شول رنک^f دا قیلیب دستار و تاق نینک
 اوستونیده قویوب ترور هر طرف دین انجه شکم نینک ایچیده
 تامیب و قویولوب اول حال بله بازار دین اوتوب بارور ایردیلار
 حضرت اولا رنینک^g T: vgl. f) U om. UT e) طعن^h UT i)
 احوال لاریغه باریب و کلیب ترحم کورسانور ایردیلار
 خیله T Naf. خیلیⁱ g) UT, bloß P و^j bloß P رحم آمد^k رحم آمد^l
 U Naf.: diese beiden letzteren lesungen müssen vielleicht in den text gesezt werden, aber wie die an gefürten beispiele leren, entnimt der vf. den Nafahât selten etwaß wörtlich

العارفین^a وجمع^b میر عبد الاول هست که^c بعد از خواجه نقشبند تمام اصحاب بخواجه علاء الدین بیعت کرده اند

ناکه^d خواجه محمد پارسا^e علیه الرّحمة والغفران^f وبعضی از احوال خواجه نقشبند ومشايخ ایشان در تذکرة حضرت ایشان که خواهد آمد تحریر یابد آنشاء الله تعالی^g وخدمت مولانا

عبد الرّحمن جامی بعد از مولانا سعد الدین ارادت بحضرت ایشان آوردن چنانکه اکثر از^h مصنفات ایشان معلوم می شود

که این کمینه از حضرتⁱ مخدومی نورا خواجه شهاب الدین

مخدوم سلمه الله که بخواجه خاوند محمود مشهورند — ودرین مختصر هرجا که حضرت مخدومی نورا مطلقاً گفته شود مقصود ایشانند — استماع دارم که^j فرمودند که خدمت مولانا عبد الرّحمن جامی پیش حضرت^k ایشان بدایعه ارادت که آمده بودند این غزل را گفته آمده اند^l که مطلع شد اینست مطلع

k) s. Rieu III, 859^b

l) add. U > T az خواجه T m) جمیع P جمیع U n) sic PU; vgl. Bull. XXXI, 434 n. 8) = Mél. As. IX, 231 n. 8)? تا T o) vgl. Naf. nr. 444.

حضرت ایشانگه U از کثرت (p) für das ganze stük hat T: q) folgt pag. 76 r) UT om. P معلوم بولور بو کمینه حضرت

که T; om. P ابتدیب کلیب ایکانلار U گفته آورده بودند (s)

Das gedicht, welches auf den ersten blick nichts weniger als mystischen inhaltes ist, findet sich in Gāmī's erstem dīvān, in der hds. der K. Öffl. Bibliothek Dorn nr. 422 (man beachte die wichtige zurechtstellung bar. Rosen's in den Collections scientifiques de l'Institut des langues orientales III, 252 ff.), fol. 452r:

پیرانه سر کشیدم سر در ره سگانست
موی سفید کردم جاروب آستانت^۱

غزل جامی

پیرانه سر کشیدم سر در ره سگانست
موی سفید کردم جاروب آستانت^۱
ای از هلال ابرو بر آفتاب نابان
مشکین کمان کشیده من چون کشم کمانت^۲
کم زن گره میانرا بر قصد من که ترسم
ناب گره نیارد از نازکی میانت^۳
لعل تو جان و من هم دارم رمیده جانی
بنشین دمی که بادا جانم فدایی جانت^۴
سوم جبین براحت گفتی محو زیانم
بارب خدا بخشد صبری بربن زیانت^۵
من کیستم که چینم برگی زگلین تو
کاشم خلد بسینه خاری زبوستانت^۶
یک بوسه وعد کردی لعل لبت ضمان شد
خود لطف کن و گزنه یستانم از ضمانت^۷
خوی پاک کن خدارا از رخ که شست مارا
لوم صبوری از دل رخسار خوی چکانست^۸
دشنامی از زیانت باشد مراد جامی
با از زیان آنکس کو گوید از زیانت^۹

در نفحات الانس" جامی نوشه که حضرت خواجه

عبدیل الله قدس الله روحه العزیز یقیر حکایت آمدن خود را از خراسان بمحار میکردند و گفتد چون بلازمت خدمت مولانا یعقوب در علقو^{v)} که از توابع حصار است مشرف شدم در مرتبه اول که ملازمت کردم در غایت درشتی پیش آمدند چنانکه خواست که باطن من منقطع شود اما تأمل کردم و گفتم از^{w)} راه دور بمحبت نامحصور بلازمت این بزرگ آدم و این درشتی^{x)} را سببی^{y)} خواهد بود و بحتمل که در چغانیان^{z)} از بعضی مردم که عرق تعصی داشتند و بمقتضای آن سخنان نالایق بسیار میگفتند شنوده میشد سبب آن تواند بود^{a)} و درین تخیل بودم که خدمت مولانا بر آمدند چنان دلربا در نظر من آمدند که بی اختیار خواستم که^{b)} در ایشان آویزم چون سخن اینجا رسید خدمت خواجه در نظر من^{c)} بصورت مولانا سعد الدین که پیر من بودند و مدنی بود که از عالم رفته بودند^{d)*} بر آمدند^{e)**} و مرا ازین مشاهده حالت عجیب^{f)} دست داد و یقین من آنست که ایشان بالقصد^{g)} برای اثبات آنکه فرمودند که در مرتبه آخر در غایت محبوبی در نظر من آمدند تغیر صورت کرده باشند^{h)}

^{u)} vgl. Naf. pag. ۴۰۴.

^{v)} so PT UM

^{w)} M 169

^{x)} راستی UM!

^{y)} P cf. Dimišqi ۱۷۸;

one

punkte T صفائیان Naf. جفتایان! UM Vull. ex Ferh. Šu.

^{z)} om. U; — P 108r

^{a)} om. P T نظریم دا

^{aa)} om. P

^{b)} TU P عجب T باتفرگر UM

وحضرت ایشانرا نیز بخدمت مولانا نظر عاطفت بسیار
می بوده ، و خدمت مولانا^a در آیام جوانی در طلب علوم بسیار
کوشیده اند و بجایی رسانیده^b اند که در زمان میرزا شاه رخ
در تمام ماوراء النهر و خراسان پنج کس بوده اند که اکابر
علیا ایشانرا خمسه متبرّه^{ee} نام نهاده بودند ، اول ایشان

خدمت مولانا عبد الرحمن جامی دویم ایشان مولانا داوود
حصاری سیوم ایشان مولانا شیخ حسین محتسب^c چهارم ایشان

مولانا شمس الدین بحرابادی پنجم ایشان مولانا برهان الدین
بوده اند ، در آن اوان^d همیشه متعشق بصورت مجاز می بوده
اند هرگز ازین خالی نمی بودند و دیوان اول ایشان^e اکثر
دران زمان واقع شده^f در واقع^g از دیوان اول ایشان این
معنی را بذوق می توان یافت ، و خدمت مولانا سعد الدین
دایم در گذر بادغیس که در پهلوی مسجد ملکان است
— درین مسجد دریست که اکثر آنرا منسوب باان گذر کرده
اند در بادغیسک^h می گویند — می نشستند و اکثر خدمت

^{a)} T 77

T یتکرووب دورلار

^{ee} P متبرّه

^{f)} † 888 s. bar. Rosen, l. c. 122. 139.

^{g)} P زمان

^{h)} d. h. Gâmi's

ⁱ⁾ T, om. U

و غ م س الدین دایم^k بادغیس^l
کذر بادعس که مسجد نینک بانپدا مکان^m توزو بورلار که
انینک پهلوسنⁿ دری تزور که انی اول کذر کا منسوب
قیلیب ایردیلار در بادعس دیر ایردی لار اولا ر اولتورووب

مولانا مرّ ازان^۱ گذر بوده به^۲ بعضی معتقدان خدمت مولانا گفتند که درینجا شاه بازیست که دائم ازینجا می‌گذرد تا بدایم کدام صاحب دولت افتاد و اشارت بولانا عبد الرّحمن کردند^۳ تا آخر خدمت مولانا در قید ارادت در آمدند وهمرا ترک کرده چنان مشغولی نمودند که می فرمودند که مدّت شش ماه محاورات تمام فراموش شده^۴ بعد ازان با جازت پیر بسفر مبارک حجاز رفته بطوفی حرمین شریفین زاده‌ها اللّه شرفًا و تکریمًا مشرف شدند در اینجا قصاید و اشعار در غایب لطافت^۵ دارند از جمله قصیده^۶ آنست که وقت توجه بدینه گفتند و مطلع شد این است

این زمینیست که منزلگه جانان آنجاست^۹

راه آمدش آن سرو خرامان آنجاست

دو مرتبه خاصه برای ملازمت حضرت ایشان باوراء النهر
آمدند، *حضرت مخدومی نورا سلمه الله فرمودند که در سمرقند
مرا در زمان حیاتِ "حضرت ایشان ضعفی واقع شد برای
مداوا بخراسان رفتم و دران" مدّت در منزل خدمتِ مولانا

نرولار ايشان مولانا اكىر كوزلارى اول كىزركا ايردى وبعضى
معتقدلار خزمت م س الدين سبب اول تورما غليلق ايشان اول
آن آن ^U _{unklar} ^{l)} über der zeile P كىزركە يىتكانلارى يوق
^{m)} با ^U _{n)} ^P كىردن ^(o) U 86v ^{p)} P 108v; es ist nicht
die von bar. Rosen l. c. 233 nr. 24 erwähnte qaṣide, auch findet sie
sich weder in seinem codex, noch in Dorn nr. 422 (freundliche mit-
teilungen der hrn. bar. Rosen und mag. Žukovski) ^{q)} T 78 mit
anderem reim: در بوده است ^{r)} om. T. rr) منست ^{s)} M 170 P

می بودم و پیش ایشان سبق نیز میخواندم، دران اوقات^a مرا
حصبه تندی شد مولانا قطب آدم که^b دران ایام استاد الاطبا
بود بطبابت من^c مشغول شد مرض حصبه اشتداد یافت بنوعی
که سحری مُشرِف بوت^d شدم این حال مرا بخدمت مولانا
گفتند خدمت مولانا در حمام بودند باضطراب آمدند چنانکه
فرصت کرته پوشیدن نشده بود رو عال را بر سر انداخته
و دستار را بر بالای آن مانک و پوستین را بر بالای تن برخene
پوشیده آمدند و بر بالای سر^e من نشستند و فرمودند که
مخدوومزاده چه حصبه^f است و من از ایشان وداع آخرت و تجلی^g
طلبیدم فرمودند که مخدومزاده هیچ^h تردّد نکنید که هیچ حصبه
نیست و سر فرو بردن زمانی متدی ایشان بهمان هیبت
بودند که من در خود ملاحظه کردم و برⁱ خود هیچ اثر تشویش
نیافتم بر خاستم و نشستم خدمت مولانا سر بالا کردند
و تبسم کنان فرمودند که مخدومزاده نگفتم^j که هیچ حصبه
نیست و گفتند الحمد لله شما صحّت دارید مرا بسی مضطرب
ساختید بر خاستند و رفتند و مرا خود صحّت تمام شد که احتیاج
مولانا قطب آدم نشد^k خدمت مولانا بغايت کم سخن بودند
و اگر احيانا سخنی گفتندی اکثر درو^l لطیفه و ظرافتی بودی^m

t) زمان T اول وقت دا U P u) om. P v) so U

حصبه مرض امتداد تابتی بنوعی که P, anders T: بر موت

بالینⁿ متجربی sic مُشرِف ایشان بولدوم UT

x) T P U y) so? P; om. T z) om. P, in T felt der saz قصه

T اکترینه خیله U دران^c P را نگفتم T ایتمادیم U v) و در a)

وهم حضرت مخدومی نورا فرمودند که بکباری که خدمت مولانا
بلازمت حضرت ایشان^{*} بسمرقند آمد بودند حضرت ایشان^{*}
مولانا را بازید^۱ برند و گفتند که انگورهای سمرقند شهرتی
دارد بولانا حاجی قاسم^۲ که باغدار حضرت ایشان^۳ بود
فرمودند که برای ایشان^{*} انگور بیارید که صاحبی وحسینی
وفخری باشد^۴ چون حاضر ساختند انگورهای^{*} صاحبی وحسینی
در غابت^۵ خوبی بود فرمودند که انگورهای فخری که در خراسان
خورده شده بود بغايت خوب بود^۶ ازانجهه بهوس^۷ کثیر^۸ تاک
فخری را^{*} از خراسان^۹ آورده بودیم اینجا پروش کردیم
اما نیک^{۱۰} نشد باین نوع شد که می بینند خدمت مولانا
بطرف مولانا حاجی قاسم متوجه شدند و فرمودند که خاک
سمرقند غریبپرور نیست^{۱۱} بار اول که در^{۱۲} سمرقند در^{۱۳}
صورت بی تعیین آمده بودند در حمام ایشانرا سمرقندی گفته
است که هی خراسانی در حمام به^{۱۴} پوستین می درایی بدین
مبارک خدمت مولانا بسیار پر پشم^{۱۵} بوده است خدمت مولانا
چست^{۱۶} گفته اند که از خنکیهای سمرقندیان در حمام هم

a) om. U

c) ماتریدیه کا

f) T 79

g) P 109r

انگورهای صاحبی والخ بیارید^{۱۷} مولانا^{۱۸} UT; letzterer

صاحب حسینی

k) om. P

l) T las da er نمود ظاهر بولور ایردی übersezt

T! آنداغ^{۱۹} n) هوس بران تاک بسیار U بسیار^{۲۰}

?مپشم T ob پشم راک UM! میشم^{۲۱} s. u. p) U با به^{۲۲}

مولانا فرمودند که^{۲۳} so P?

پوستین غی توان انداخت ، لطیفهای ایشان در افواه عالم مشهور است درین مختصر زیاده ازین کنجایش^a ندارد ، *حضرت ایشان^b از غایت ستر و اخفا که دأب خواجه گانست " مرید قبول نکردن و در آخر حیات فرمودند که این نسبت بزرگان که پیش ما^c و دیعت بود از جهت ستر و اخفا بهیچکس نرسانیدیم اما آخر معلوم شد که نیک نکرده بودیم این سلسله را مسلسل بایستی داشت ، مولانا عبد الغفور لاری که اعلم علماء عصر خود بوده شاگرد خدمت^d مولانا بود ، مشهور چنان است که خدمت مولانا^e اورا قبول فرموده بودند وی نفحات الانس را شرح نوشته تنمۀ آنرا^f بشرح احوال خدمت^g مولانا با تمام رسانیده در انجا^h ارادت خود را وقبول حضرت مولانا را در چند جا تصریح کرده واژ جمله این است که می فرماید که روزی در خلوتی ہلazمتⁱ مولانا^j مشرف شدم و عرضه داشت کردم که از رفت آمد^k مردم و طلب تدریس و افاده عجب ملولم و آنچه بنده را بآن سرافراز ساخته اید^l از جهت آنکه او قاترا با^m طلبه علم شغل می نایند بواسجه بآن امر شریف قیام غی توانم غود تدارک آن چه

s) U 87r

t) T, om. P, om. U حضرت

U قدس الله تعالی ارواحهم T قدس الله روحه add.

u او منⁿ T U w) om. P x) M 171 y) vgl. Rieu I 351

z) PU a) T 80 b) P آمدشد U sic P

cc) mein zusaz

توان^a بود خدمت مولانا فرمودند که خلق عالم را از برای خود نمی توان از عالم خدای تعالی بیرون کرد^b بهمه حال بکار خود مشغول من باید بود این سحر بحمام رفتم^c تا دویست^d بیت از یوسف زلیخا نظم کردم و بخانه آمن^e درس موظف را ادا نمودم و بعد ازان آنچه نظم کرده بودم مسوده کردم و از نفحات الانس یک جزو نوشتم اما هیج لحظه از آنچه دران بودم ز خالی نبودم و قلم بر سبیل عادت جریان یافته است ن شما را میباید بکار خود مشغول بود والا خلق را بر طرف نمی توان کرد^f

و خدمت مولانا در شهور سنّة ثمان و تسعين وثمان مايه^g ازین عالم خاکی بخطاب پر قدس خرامیدند *رحمه الله عليه^h وفضلای عصر اشعار دل فریب تاریخ یافتند و تصنیفات آنچه مشهورست

واجّهه خلق لارنی *in T: تواند*ⁱ *U: der ganze saz lautet*
 انینک برلان سرافراز قیلیب سیز او الجت دین اوقات لارنی
 طلبه العلم لارغه شغل کورسانا دورسیز واجبی برله اول
 امر شریف کا قیام کورسانا آلغاین انینک تدارکینی
T: جیقاریب بولاس P: کرده^j *نے قیلماق کرک*
T: ایکی یوز یکرمہ^k *بند بحمام رفته است* *U: f) =T, aber*
h) P 109 v i) mein zusaz j) add. k) P vgl. T:
 اما هیج لحظه ده هر ایشدا بار ایردیم خالی بولغانیم یوق دور من
 قلم بر سبیل عادت جاری بولوب دور وسیز لارکا کرک کیم اوز
 ایشینکلارغه مشغول بولگای سیز لار والا خلق نی بر طرف قیلیب
T: توقوز یوز توقسان یته ده^l *m) om. P بولاس*

شواهد النبّوّه " ونفحات الانس^۰ و هفت اورنگ^۲ که هفت
 کتاب نظم است و شرح کافیه که بشیع ملا^۱ مشهور است ونظم
 اربعین^۳ ولوایح^۴ و شرع^۵ لعات و شرع فصوص^۶ و شرع ممیّه خمریّه
 ابن فارض^۷ و شرع رباعیات^۸ و سه دیوان^۹ و رسائل معما^{۱۰}
 و انشا^{۱۱} و بسیار دیگر هست که در تتمه^{۱۲} شرع نفحات مولانا
 عبد الغفور ذکر کرده اند * و در میان مردم نیز متداول است^{۱۳} ،
 و بعد از وفات مولانا چند اوراق مسوده از ته بالین ایشان
 بر آمد^{۱۴} است که هیچ کس آنرا پیش ازان ندیده است وازان
 جمله دو فقره است^{۱۵} که حضرت مخدومی * نورا سلمه الله تعالیٰ^{۱۶}
 برای این کمینه نوشته اند که آن در^{۱۷} تقریر اوخر احوال
 خان خواهد آمد ،

(۰) ذکر مولانا علاء الدین مكتب دار ،
 وازان جمله خدمت مولانا علاء الدین مكتب دار است ایشان

n) Rieu I 146

o) om. U; Rieu I 349

p) om. U; Rosen 216—225

q) که P به U

r) Dorn p. 158; ed. Gottwaldt, Kasan 1885

s) Rieu I 17

t) ib. I 44

u) om. PT; Rieu II 594

v) Sprenger p. 447

w) Rieu II 808

x) Rieu II 827

y) Rosen 252 ff.

z) Rieu II 876; Dorn 372, 11). 373, 32)

a) Dorn 371, 7)

b) سخن است P; — T 81 مبتدأیست T c) om. T d) add. T

e) کیم اول تقریر U هر دو f) نور الله مرقده U; نور sic P

T; das eine stück findet sich P 211r U 181r M 360 اواخر احوال خان کلکوسیدور

هم^۱ مرید مولانا سعد الدین کاشغری اند تمام اهل خراسان
 *با بزرگی ایشان^۲ قایل اند، مولانا علیه باوردی که امروز
 در بخارا مشار الیه است و اهل عالم در بزرگی او متفق اند
 مرید مولانا علاء الدین است و احوال سلسلة خواجها^۳ را از
 خواجه جهان^۴ خواخه عبد الخالق غجدوانی^۵ تا پیر خودش نوشته
 است در آنجا^۶ خوارق عادات و احوال عجیبیه و غریبیه از خدمت
 مولانا علاء الدین ثبت فرموده است و در آنجا نوشته که وی
 سفر حجاز کردست و به شیخ عبد الكبير یمنی صحبت داشته
 بوده است^۷،

(۶) ذکر مولانا شمس الدین محمد روجی^۸
 وازان جمله مولانا شمس الدین محمد^۹ روجی است وی نیز
 مرید مولانا سعد الدین کاشغری است^{۱۰}، از منتسبان این
 سلسلة علیه شنیده شده است که یکباره‌گی خدمت مولانا سعد

الدین بلازمت شیخ بهاء الدین عمر^{۱۱} می‌رفند و مولانا محمد
 روجی همراه بوده اند بعد ازانکه صحبت منعقد گشت^{۱۲} بخاطر
 مولانا محمد میگذشته است که چون متوجه الیه ما در حین
 توجه بحضرت ییچون است پس مارا ییچون و ییچگونه چگونه

g) U نیز

h) om. U

i) P schreibt meist

k) U 87v

l) Rieu II 862a

m) آندا T

n) so P روحی T رومی U

o) M 172

p) auß P und U combiniert, T hat nur:

q) Naf. 524 nr. 486

r) P 110r

میسر گردد^{s)} و مذتها مولانا^{*} را ازین معنی در خاطر می بوده است چون این معنی بخاطر مولانا^{t)} میرسل^{u)} شیخ بهاء الدین عمر فرموده اند که توجه بر یاچون^{v)} و یاچونگی^{w)} او باید کرد و هرگاه که ازین توجه حضوری حاصل شود او خود دیگر می گوید که چه می باید کرد مولانا مسورو و خوشحال می شوند بعد ازانکه بیرون می آیند حضرت^{x)} مولانا سعد الدین می گویند که شیخ محظوظ اند طریق سلوک را نمی دانند پس من^{y)} مذتها بود که این سخن شما معلوم بود اما جواب نمی گفتم چرا نأمل شما^{z)} دران امر موجب ازدیاد توجه میشد^{۱)} و آن موجب ترقی ازان چهت گفته نشده بود ب مجرد آنکه در خاطر شما این معنی رسید شیخ فی الحال گفته اند و آن کد واجتهاد شما نماند اگرچه مسئله^{۲)} معلوم شد اما در ترقی واجتهاد نقصانی شد^{۳)} ،

(۷) ذکر خواجه عبد العزیز جامی^{*}

وازان جمله عبد العزیز جامی است^{*} وقتیکه به^{x)} سفر حجاز رفت اکابر و افضل بسیار باو همراه بودند^{۲)} و آن سفر او مشهور است^{۳)}

بیزینگ توجه میز حالت توجهدا حضرت یاچونگه^{s)} vgl. T: دور پس الم^{t)} میرسل^{u)} T: om. U^{v)} نجوک مولانانینک خاطر لاریغه بو معنی یتکای ایردی^{w)} TU خل مت^{۱)} x) om. P^{۲)} T 82^{۳)} UT با او همراهی کردن^{۴)} T: بولور ایردی U می باشد^{۵)}

ذکر شیخ پوران، (۸)

^۴وازان جمله شیخ پوران است و ایشان پسر مولانا

جلال الدین بایزید پورانی اند تذکرہ ایشان^۶ در نفحات
الانس هست در انجا نوشته اند که مولانا جلال الدین
فرموده اند که بیشتر هر که از شهر باین طرف متوجه میشد
مرا معلوم میگشت هرانچه در خاطر داشت آن نیز معلوم
میشد *سامان آنرا کرده^۷ منتظر میبودم چون او آمدی
بی انتظار پیش او^۸ میآوردم یک روز ترکی روغن‌جوشی
چند آورد و مرا مبالغه کرد که از وجه حلال است میباید
خورد^۹ من چندانکه عذر گفتم مبالغه بیشتر کرد برای خاطر او
یک تاه^{۱۰} را گرفتم و دوپاره کردم نصف^{۱۱} اورا باز دوپاره کردم
ونصف آنرا خوردم دیگر آن راه^{۱۲} بر من مسدود شد اکنون
هر کس میآید نمیدانم و بعد از آمدن و پرسیدن که چه
میباید آنگاه بسامان اورجوع میرود ازان جهت مردم را

a) om. P b) des vaters, s. Naf. 580 nr. 511,
wo sich auch die folgende anecdote findet

T sic **واول را**ق انينك مهيمىنى قىلىيپ **U!** بآن راه ده **(e)**
 U مىيل مى باید كرد **T!** **e)** so T Naf. **T!** انى قاشىمغە **(d)**
 f) **و**نېم **ff)** **U** Naf. **T** **ff)** **روغن** جوشى **(f)** **T** hat das erste
 U ودىكى بر من راه **P آنرا** **(g)** **نصفىنى** **dann**, يارمىنى **mal**
 آن معنى بر من مستور شد; **sic T 83** اول منكا بند بولدى **Naf.**

انتظار باید داد^۱، ورسم ایشان آن بود که هرکه آمدی ماحضر می آوردند و بعد ازان می پرسیدند چه می^۲ باید کرد^۳ و دأب آن^۴ بود که البته می باست چیزی فرمود ایشان آن همرا در غایت سرعت بخته مع زیادتی بانواع تکلف می آوردند پیش همه اکثر خود دستارخوان می انداختند و خود آش می ماندند^۵، وقتی که پدرم بخراسان^۶ رفت بگرات بلازمت^۷ شایخ مشرف شد و مرا نیز برسم^۸ نیم پیش شایخ می برد التماس فاتحه می کرد^۹، وقتی که شاهی بیکخان خراسان را گرفت^{۱۰} میر مغلول^{۱۱} که یکی از میرزاده های سلطان احمد میرزا است که مذکور شد واز جمله شعرای متعین است گفته بود که

آلا عالمنی که عالما بسی غملار بار
آل کونکول مملکتین کور^{۱۲} که نه عالم لار بار،

کلکاندین کین انینک حال احوالینی سوراب انینک ^{۱۳} vgl. T: ایشی نینک سامانینی قیلا دور من انینک مهمی کفايت تپادر بو جهت دین او زکا خلق لار کا انتظار لیق یتادر او لار نینک U و این P و آن آن ^{۱۴} i) P 110v k) U 89r ^{۱۵} m) om. به P, wie öfters ^{۱۶} n) M 173; منکا برسم ^{۱۷} sic پیش کلدیلار شیخ منی T hat misverständlich الیب بارور ایردیلار التماس فاتحه لار بسی التجا قیلور ایردیلار P معلوم ^{۱۸} T مسخر قیلاری U مستخلص کرد ^{۱۹} p) so, später T U, die richtige lesart kenne ich nicht, auch in Navâ'i's مجالس النفايس konte ich den namen nicht finden ^{۲۰} ملکینی کور کیل T

چون پیش شاهی بیکخان گذرانید بغايت استحسان فرمود و گفت فردوسی^۱ بسلطان محمود غازی غزنوی شصت هزار بیت شاهنامه گفت وی سی^۲ هزار دینار داد و تو يك بیت گفته که من شصت هزار شاهرخی^۳ میدهم ، در همان روزها شیخ پوران^۴ با آن بزرگی را مبلغ شصت هزار شاهرخی^۵ شاهی بیکخان مصادره نموده بود و هنوز تحقیل آن کس نرفته^۶ میر مغلول زانو زده گفت که اگر یاری یعنی عالم مطاع بنفاذ رسید همان زیر شیخ که مقدار وجه^۷ انعام منست بند
تحقیل کند و انعام را با آن محسوب دانسته بکفای خود صرف نماید خان فرمود که در خاطر بود که از خزینه نقد^۸ تسلیم نمایند چون خود آنرا قبول می کنی همچنین باشد حکم کرد^۹ برات مصادره را گرفت هیچ جا نگفت و قصه مصادره و برات را بهیچکس^{۱۰} ظاهر نکرد^{۱۱} بعد از مدتی شهرت گرفت که این امیر مغلول این نوع مردمی و انسانیت کرده^{۱۲} ،

(۹) ذکر مولانا ابوسعید^{۱۳} او بهی ،

وازان جمله خذمت مولانا ابوسعید^{۱۴} او بهی اند که مرید

r) T setzt noch den titel ملا davor

سه‌سی UT P

s) اول کونلارده شیخ T 84 t) om. U tt) add. U, vgl. T به

اول بزرگلوغلاری برلان مبلغ آلتیمیش مینک شاهرخی نی

U بود u) add. شاه بیک خانقه مصادره کورساتیب ایردی

iii) P in marg. مقل ارجه v) om. P

؛ حکم برات مصادره را بهیچ کس ظاهر نساخت w) U hat nur

PT سعد الدین U (x) حکم قیلدی و خط برات مصادره نی آلدی T

P سعد الدین UT (y)

حضرت ایشانند و دران وقت در خراسان مشار الیه تمام اهل خراسان بوده اند و بنده بکرّات در ملازمت پدر بشرف عَتَبَه بوسئ ایشان مشرف شده ام و بفاتحه فایخه این کمینه را سرافراز ساختند، از حضرت مخدومی نورا استماع دارم فرمودند که در دامنه کوهی در هرات^۱ جمعی همراه بودیم منزلی نرم^۲ بود در آنجا نشستیم خدمت مولانا بو سعید^۳ بکوه بالا رفتند و سیر می کردند بعضی از یاران ایشان که صورت گستاخی داشته اند بطریق مزاح گفتند که مولانا^۴ مثل بز کوهی می روند بعد ازانکه آمدند * بطرف آن کس^۵ تبسم کنان گفتند * ما مثل^۶ بز کوهی دران کوه می گشتم شاید دیده باشید^۷ ،

(۱۰) ذکر مولانا معین واعظ ،

وازان جمله مولانا معین واعظ که بولانا زاده فراهی^۸ مشهورند وایشان مرید و اصحاب بسیار دارند اهل خراسان با بزرگی ایشان قابل اند ،

(۱۱) ذکر مولانا خواجه کوهی^۹ ،

وازان جمله مولانا خواجه کوهی است که یکباری در خاطر دارم که در مسجد جمعه ملکان بعد از غاز رومال طهارت را

U نشستم — بودم u. با add. ^{۱۰}

a) ? sic P U! مردم برنه T ترهته b) so alle

c) T 85 d) om. P e) مانندی U T, om. P f) P 111r

g) wol der verfaßer der النبّوة Rieu I, 149. Rosen 124

(wo zu lesen) h) U 89v

بر کتف انداخته نوک^a آنرا در پیش گره کرده مستقبل قبله
مراقبه^b نشسته بود آثار حال وحضور در احوال وی ظاهر
شد^c پدرم از بعض حضار مجلس پرسید گفتند که مولانا خواجه
کوهی ایشان اند^d پدرم^e در گوشة استاد چندان انتظار برد
که مولانا عزیمت بیرون رفتن^f بر خاستند پدرم پیش آمده
بنیاز تمام در یافت^g و بنده را نیز بدست بوسئ ایشان مشرف
ساخت والتماس فاتحه کرد فاتحه خواندند و بیرون رفتند و بعد
از آن پدرم چند مرتبه دیگر ملازمت هم کرد^h

(۱۲) ذکر حافظⁱ محمود زیارتگاهی ،

وازان جمله حافظ محمود زیارتگاهی است وی از خلفاء شیخ

زین الدین خوافی^j است و شیخ زین الدین مرید نور الدین

عبد الرحمن مصری^k است وی چند واسطه مرید حضرت شیخ

شهاب الدین سهروردی^l است تا وقت استیلاه شاهی

بیکخان در حیات بودند و بنده در ملازمت پدر مشرف شده

بودم ولقاء مبارکش اندرک بخاطر می‌رسد^m

T الیغه و کوهه sic قیلیب اینیک اوچی نی U نوکه i) om. P

U مشغول مراقب T مراقبه کا P مراقب l) om. UT

U انار الله برهانه n) add.

T قیلدیلار p) PU, add. جیقتنی لار و قوبتیلار P رفتند o)

q) Naf. 569 nr. 506. Rieu III, 926 s) Naf. 568 nr. 505 مولانا

t) T 86; cf. Naf. 544 nr. 495. Rieu II, 853

ودر خراسان در زمان میرزا سلطان حسین اولیا و بزرگان
بسیار بوده اند بلازم است ایشان مشرف نشدم و احوال ایشان
بواجی معلوم ندارم اماً تعریف ایشان را از ثقات شنیدم"

مثل مولانا عبد الرحمن کاردگر و بابا علی شاه و شیخ حاجی محمد

وجانی^۷ و مولانا شمس الدین محمد مرغابی و درویش^۸
پیر عیاد^۹ وغیرهم قدس الله تعالی ارواحهم ،
ومنهم العلما^{۱۰}*

اماً علماء که در زمان میرزا بوده اند بسیار اند شرع
احوال تمام ایشان^{۱۱} درین مختصر نمی کنجد اماً تیننا معلودی
چند تذکره می یابد ،

(۱۳) اعلم واعظم ایشان شیخ الاسلام اند نبیره مولانا

سعد الدین تقاضانی اند ، مولانا سعد الدین در زمان میر
تمور بوده اند و استاذ العلما بوده اند و بعد از ایشان
میر سید شریف چرجانی^{۱۲} که مثل ایشان دیگری پیدا نشده ،
میر سید شریف جوان بوده و تازه روز بوده واواخر عمر مولانا
سعد الدین در مجلس میر تمور چند مرتبه مباحثات گذاشته
گاهی میر غالب بوده اند^{۱۳} و ازین غیرت^{۱۴} مولانا مریض
شدند خزمت میر سید شریف بعیادت رفتند گریه آمد خود
را بمیر می مالیده و تلق می کرده میر اورا از پیش خود^{۱۵} رانده

U تمامی اینها (y) > P (v) قوجافی (w) om. T (x) نشنیدم (u)

z) cf. Rieu II, 522 a) U غالب آمدند (b) T 87 c) P 111v

اند مولانا سعد الدین بمیر گفته اند که حدیث است که حب
 الهرّة مِنَ الْإِيمَانِ چرا اورا میرانید خزمت میر گفتند که چرا
 معنیٰ حدیث *باضافه منⁿ نمی‌گیرید یعنی دوست داشتن
 گر به از ایمان آن کس است مولانا از جواب بسیار^m متغیر
 شده اند و موجب از دیاد مرض شده و بهمان مرض^k از عالم
 رفته اند، شیخ الاسلام از اوایل زمان میرزا سلطان حسین
 تا زمان استیلا شاه اسماعیل بر شاهی بیکخان *شیخ الاسلام^l
 بود و در استیلا وی شهادت یافتند و اینⁱ حکایت در محلش
 خواهد آمد^j، و درین مدت چنان تقویٰ طهارت و دیانت
 ورزید که هیچ کس انگشت اعتراض بر حرف شیخ نتوانست
 که^o گزارد اکثر علمای آن عصر شاگرد ویند بلکه بشاگردی
 افخار دارند، فقیر از علماء استماع دارم می‌فرمودند که شیخ
 را از غایت بزرگی و استغایل آمدش طوایف و مهمات ایشان
 اکثر درس^q معین نمی‌بود، اما دانشمندانی که شاگردان شیخ

الاسلام بوده اند مثل مولانا عصام الدین ابراهیم^m و میر محمد

ومیر یوسف و مولانا شمس الدین محمد بهرابادیⁿ وغیرهم

بو حدیث نینک معنی سی نه کا فاعلن^U را اضافت بفاعل^(a)
 اضافت آلمائی سیز یعنی کوریه نینک دوست توافق لیغی بو
 ذکر ابتدای^f UT بغايت^e T کشی نینک ایمانیدین ترور^g
 P مناقشه شاه اسماعیل و کشته شدن شاهی بیکخان^h M 175
 M 220 T 173 k) om. U l) om. P m) vgl. Rosen l.c. 127 s.ao. 943?
 T بهرابادی^l

تا بیست و پنج دانشمند مشار الیه عالم مطالعه میکردند^۰
وتصنیفات میپرداختند و سخنان میآوردند^۱ در مجلس شیخ
مباحثات میرفت گاه بودی که دانشمندان دو فرقه^۲
میشدند و بعض میرسانیدند اکثر چنان بود که شیخ
الاسلام^۳ میفرمودند که هیچ کدام ازینها نیست شیخ ثالث
بیان میکردند^۴ که جز قبول چاره نبود^۵ اگرچه اهل بحث
بودند گاه بودی که همه یک امر مقرر میکردند شیخ شیخ
ثانی بیان میفرمودند^۶ که همه با آن رجوع میکردند^۷ بعد از
بیرون آمدن علماء تعجبها میکردند که کس درین حیات
این همه دانش اندوختن عجیب است بیست^۸ و چهار سال
درس^۹ ایشان باین نوع بود که این دانشمندان هرگز از شیخ
مستغفی نتوانستند شد^{۱۰} و دران زمان که پدرم بخراسان
رفت چند روزی که گذشت چنانکه قاعده است که طفلان
چهارساله و چهارماهه و چهارروزه که^{۱۱} میشوند بکتب میسپارند

۰) T 88

T فریقه P فریق U p)

q) om. P

وبو وجهه غه جاره یوق! UM که همه را هیچ قبول جز چاره نبود^{۱۲}
که همه از تقریرهای خود^{۱۳} T ایردیکیم قبول قیلماقدین او زکا
بارجه تقریرلاریندین رجوع قیلور: U, vgl. T رجوع کردند
ایردیلار تاشقاری جیقغاندین کین عمالار تعجب قیلور ایردیلار
کیم کیمرسه کا بو حاله بو همه دانش اندوختن عجیب ترور
نجه کون اوئی جنابجه قاعده همین: t) om. P, vgl. T: t)
طريقه ترور طفللاری کیم تورت پاشدا تورت آی لیق دا
تورت کونلوكده بولولار مکتب غه بروولار

بندۀ را می‌خواست که بمکتب بسپارد اما برای تیمناً و تبرگاً
اولاً پیش شیخ الاسلام برد والتماس تعلیم کرد شیخ رب یسر
نوشتند واز روی تملق وشفقت بروی "زانوی خود گرفتند
وتعلیمی در غایت رفق ومدارا کردند که امروز ازان تاریخ
سی و هفت سال است لقای مبارکش وآن تعلیم کالنقش فی
الاجر در خاطر^۱ منست وامید می‌دارم که چه نوع برکات الی
بومنا هزا رسیده است بعد ازین نیز اول در دنیا وآخر در
آخرت عاید گردد انشاء الله ،

(۱۴) و دیگر میر^۲ مرتاض است دانشمند متبحر بوده ،

(۱۵) و دیگر خواجه مولانا اصفهانی که محدث و استاذ العلماست
که از عراق گریخته^۳ آمد بود باعث^۴ آن بود که شاه
اسماعیل که ذکر^۵ آن بدینخت^۶ بر سبیل اجمال خواهد
آمد [و] سابقًا نیز مجملی^۷ گذشته است چون اهل سنت
و جماعت را آن بدکپش^۸ چه از سلاطین و امرا و چه از موالي
وعلما و چه از دهاقین^۹ ورعایا هر کس را که می‌یافت می
کشد خواجه مولانا از آن^{۱۰} قتل عام گریخته بخراسان آمد
و در آخر باوراء النهر رفت در همانجا فرو رفت ،

(۱۶) ومیر عبد القادر^{۱۱} مشهدی ومیر جمال الدین محدث

^{۱۱} بر روی (U) v) P 112r w) om. P x) T 89

پادشاه UM او (T) او (U) PU او (T) او (U) سبیش (y)
عبد الله ورزی (e) sic T! d) om. P e) U 90 v چاقین cf. Rosen 125 s. ao. 925

ومیر عطاء الله و میر ابراهیم^{f)} مشهدی و مولانا مسعود شروانی
 و مولانا حامد شروانی و مولانا عصام الدین^{g)} ابراهیم^{h)} و میر محمد
 و میر یوسف و مولاناⁱ⁾ شمس الدین محمد بحرابادی و مولانا
 غیاث الدین بحرابادی^{j)} و مولانا حنفی^{k)} و مولانا ابراهیم شروانی
 و مولانا شاه سید عاشق و مولانا احمد رومی و مولانا محمد گنجاء
 و مولانا احمد جندی^{l)} و مولانا امیر کلان طبیب و مولانا حاجی
 تبریزی و مولانا معین تبریزی و مولانا صدر الدین محمد
 قندھاری و جناب بندگی میر ابو البقا^{m)} که عالم از وجود
 شریف ایشان منور است وⁿ⁾ تذکرہ ایشان در اثنای واقعات
 هندوستان خواهد آمد چون ایشان دران زمان در هرات^{o)}
 انگشت نما بودند پدرم بارها ایشانرا و پدر بزرگوار ایشانرا
 امیر عبد الباسط را ملازمت می کرد ، *مولانا عبد الغفور
 لاری که نام نامه ایشان در ضمن تذکرہ^{p)} مولانا نور الدین
 عبد الرحمن جامی ذکر یافته است ، مولانا در غایت بی تکلفی
 و بی تعیینی بوده است هرگز غبارِ رعنوت و^{q)} دانشمندی در

f) om. P g) > UM h) M 176 i) cf. Rieu I, 98a k) > UM
 U میر عبد القادر^{m)} خیری T برجندی P l)
 میر ابو بقا کیم بو کون عالم انینک وجود دین نور P > n)
 T شریف لاریدین منور ترور p) > U

حواشی خاطر او ننشسته است هر کس از علما از اطرافی عالم رسیدی برای رواج کار او هر چند که بشاگردی ایشان لایق نبودی پیش او جُز^۱ کشیدی و در شهر و بازار پیاده بغل و آستین پر کتب سیر فرمودی^۲، علما در خراسان بسیار بودند و اسامی و احوال ایشان توطیل دارد و بسیاری دیگر باشد که بنده ایشانرا نمی‌دانم و تذکره علماء باین مقدار اختصار^۳ کرده شد^۴،

* فِنْمَهُ الشَّعْرَاءَ *

واز شعراء که دران زمان جتّ نشان بوده‌اند بزرگان ایشان در ضمن اولیا و علماء مذکور شده‌اند مثل

مولانا عبد الرحمن جامی ، (۱۷)

اگر اعتراض تکرار نمی‌بود لابد بود^۵ که چه نوع که سردفتر اولیاء خراسان نام نامی فخر الانامی مولانا نور الدین عبد الرحمن جامی است سردفتر^۶ علما و شاعرانم فرخنده‌فرجام مولانا جامی بودی امّا تحقیق آنست که نام و تذکره ایشان

r) T 90

پیش از چند روزی که جزوی کشیدی^۷ sic P vgl. U: اینیک الیدا نجه کون جزا تارتار ایردی لار: ^{T:} و هنکامها شهر الخ P اختیار UT ^{w)} U تفصیل ^{t)} و هنکامه‌لارده و بازار‌لارده پیاده الخ اکر اعتراض نمی‌بود تکرار ^{t)} one punkte [sic] مکرار ^M لایق ^{w)} اکر اعتراض sic و اعتراض تکرار قیلماسه ایردی U بود ^{T:} لایق اول ایردیکیم الخ ^{w)} P 112v

بتکرار^x خوش آینده است هرجا که اهل فضل و کمال را شمار
دهند مرّه بعد مرّه اخّرى بنام ایشان ابتدا و انتها کنند،
مولانا عبد الغفور لاری در شیع نفحات^{xx} نوشته است که
*خدمتِ مولانا از اوایل تا اوآخر بی تقيید صورتِ مجازی
نمی بودند همیشه^y زمزمه عشق در ملکِ دلِ ایشان دبربهءَ
کوس سلطنت میزد در اواخر ایام بک باری در خلوتی پیش
ایشان در ادمم ایشان طهارت می‌کردند ساعدهای مبارک
ایشان می‌پشم^a و پر نعل و داغ بود و دیدم که عجب ساعدهای^{*}
پاکیزه منوری که دیله مثیل آن ندیده باشد مرا ازین
ساعدهای^b مولانا تعجب آمد مولانا سر مبارک بالا کردند
مرا دیدند فرمودند که ملدتی است که ما عاشقی را برین
قرار داده ایم که در خاطر خود صورتِ مطبوعی خاطرخواه تخیل
می‌کنیم و نگران^c می‌باشیم ملدتی بود که ما صورتی تخیل
کرده عشق می‌ورزیم امروز حق تعالی دستهای^d آن صورت
متصوره معبد ساخته بود^e و بلست خود عاشقیها^f داشتیم در

T مکرر کا U مکرر P تکرار (x)

xx) Rieu I, 350^b

y) ? بی فصل] > P [U]

M شم U شم T پشم^a P! sic^c بزرگوار (e)

b) T 91 > UM U متوجه عاشق نکران^d و متوجه دیکران (e)

T بولور ایردیم U عاشقها^f PU

d) U 91

e) PU

وقت عجیب آمدید^۱ چون نگاه کردم دستهای مولانا^۲ بحال اصلی خود عود^۳ کرد، و اشعار ایشان ازان مشهورتر است که باشتهاد آوردن^۴ درین مختص حاجت باشد اما یک غزلیست غیر مشهور که التزام کرده اند بیت اول آن فرد فرد باشد که هیچ حرفی بحروفی مرکب نگردد و بیت دویم دو حرف دو حرف مرکب گردد همچنین^۵ بیت سیوم نیز کلمه سه سه حرف مرکب باشد و همچنین تا پنج بیت التزام نموده اند و آن غزل اینست^۶

غزل

رخ زرد دارم زدوبئ آن در
زده داغ دردم درون دل آذر ۱
چو تن کاست گویی شب فرقت تو
مه نو که باشد بدین گونه لاغر ۲
خط خضر جعل کجت مشک تبت
تننت سیم لعل لبت تنگ شکر ۳

مارا بصورت دستهاء آن صورت متصور ساخته f) anders U:
بو کون: T بود و بدرست خود عاشقها داشتم در محل عجیب آمد
حضرت حق سبحانه و تعالی ایلیک لارینی اول صورت بیله
ایلیک لارنیناک صورتیدا مصور قیلیب دورور وایلکیم کا
عاشق لیغیم بار ایردی عجب محلی ده کلدنکیز g) M 177
T شومغه او خشہ (۷) U دادن (۸) UT معاودت (۹)

۱) vgl. Rückert-Pertsch p. 174 und dazu Fleischer ZDMG. XXXII, 235

بجنب نعیم شهیل محبت
 بهشت مخلّد نصیب محقر ۲
 بلبها مليحی بطلعت صبایعی
 بگفتن فصیحی بگیسو معنبر ۰

تتمة^m نفحات سی جزو باشد مولانا عبد الغفور آجا عذر
 می گویند که اگر تطويل اندیشه نبودی نشیر مناقب ایشان
 بسیار بود "باين مقدار اختصار یافت چون مقصود ازین
 مختصر چیزی دیگر است اگر زیاده ازین شود
 محجوبⁿ می گردد "

(۱۸) ذکر امیر کبیر میر علی شیر^o ،

تخلص او نوابی است در شعرِ ترکی پیش ازی و بعد ازی
 هیچکس مقدار وی نگفته وی درین فن^p استاد است و اشعارِ
 ترکی وی در شهرت همان حکم دارد که در فارسی شعرِ ملا
 دارد و شعرِ فارسی هم دارد و در فارسی تخلص فانی دارد
 و دیوان خواجه حافظِ شیرازی را جواب گفته و قصیده ابرار^r را
 بعد از خواجه خسرو^q هیچ کس مقدار آن نگفته مطلع
 اینست

U مقصود محجوب T محجوب و مخفی (۰) شع U شع (۹۲) T ۹۲
 m) PT p) die literatur findet man bei Rieu I, 366; dazu Мих. Никитскаго, Эмиръ-Низамъ-эдъ-динъ-Али-Ширъ въ государственномъ и литературномъ его значеніи. Diss. Спб. 1856. 8°. 104 pp.
 q) P 113г r) vgl. Никитскій р. 88 s) Rieu I, 240. II, 609

آتشین لعلی که ناج خسروانرا زیورست
اخگری بهر خیال خام بختن در سرت

وقتی که حضرت مخدومی فخر الانامی مولانا نور الدین عبد
الرحمن جامی از سفر حجاز برگشتند میر علی شیر این
رباعی را باستقبال ایشان فرستاده است^۱

انصاف بده ای فلک مینافام
تا زین دو کدام خوبتر کرد خرام
خورشید جهانتاب تو از جانبِ صبح
با ماهِ جهانگرد من از جانبِ شام

سه دیوانِ ترکی دارد و یکی فارسی و تذكرة الاولیا نوشته است
و خمسه را ترکی جواب کرده و غیر این مصنفات بسیار دارد
بغیر یک دیوان دیگر همه ترکی است^۲، اصل وی از بخشیان
ایغور است پدر اورا کجیکینه^۳ بخشی میگفتند مردی بوده
علی الرسم میر علی شیر میرزا سلطان حسین در خوردی
آشنایی داشته است چون میرزا پادشاه شده^۴ ملازمت میرزا
پیوست و میرزا اورا^۵ رعایت بسیار کرده^۶ و اهل فضل را
چنانکه این همه فضلا^۷ و بی نظیران که دران^۸ زمان در طوایف
خلائق پیدا شد اکثر بسعي او بوده است در^۹ زمان امارت
اهتمام نمود^{۱۰}، ملک و اسباب سامان کرد چنانکه هر روزه حاصل

t) Belin JAs.⁵ XVII (1861) p. 339; ebenda p. 233 ff. die liste von
Navâ'i's werken, vgl. Никитскій p. 75 ff. u) کجکنه T کجکنه U
v) T 93 x) U 91 v y) M 178 z) om. P a) > U

املاک او هزده هزار شاهرخی بود دیگر اسباب امارت خود را
از خدم و حشم و ضرایبانه واستبل مع جمیع بیوتات پادشاهانه
را^a با میر بابا علی که از سرآمدان سپاهیان آن عصر بودند
بنوای میرزا سپرد و ترک سپاهی گری کرد و میرزا در قطار
اکابر مصحابان ملازمت می کرد و بآنچه ممکن بود مهمات
ارباب حاجات را در خانه می ساخت و تربیت اهل فضل
می کرد ، و این همه حاصل املاک خود را در خیرات برای
آخرت صرف نموده بقاع و مساجد و عمارت بسیار کرد که این
زمان نیز در خراسان هست^b غالبا کم کسی را آن مقدار
عمارات کردن میسر شده^c و هیچ کس^d از اهل فضل نیست
که من وجهی^e مربی او نباشد ، و آن مردی بود در غایت
ظرافت و اندام همه کس را می خواست که همان رنگ در
غایت^f ظرافت و اندام باشند و این^g بر خلائق^h دشوار می آمدⁱ
وازین جهت رنجشها می شد و میر علی شیر از کثرت نازکی
وزود رنجیدن عیب دیگر نمی یابند^j و مع هذا الحق که^k مرد
فاضل و دولتمند بود و تمام عمر گرامی را بتجرید خیرات
گذرانیده

حاصل دریا نه همین در بود ، یک هنر از آدمی و پر بود^l
خاصه که اورا^m بغير یکⁿ عیب دیگر همه^o هنر بوده است ،

بسیار U بسیار باقی مانده است ^{c)} om. U

U و چه PT باشد ^{d)} add. U ^{e)} P 113v ^{f)} قالیب دورور

U نباشد T تابادی لار ^{g)} > P ^{h)} T 94 ⁱ⁾ om. P

U در رسای بحر ^{l)} sic, om. U ^{m)} sic U! ⁿ⁾ om. U

(۱۷) ذکر امیر شیخ^۰ احمد ،

تخلص او سهیل است او هم^۹ از امرای بزرگ میرزا سلطان
حسین است اشعار نیک دارد و خمسه را جواب کرده است ،

(۱۸) ذکر حسین "علی جلایر" ،

تخلص او طفیل است وی نیز از نواب میرزا^{*} سلطان
حسین است^۰ مدت‌ها پروانچی بود در قصبه بلا نظیر است
ماهی سلمان وظهیر است قصیده دارد در ردیف شکست هیچ
کس آن قصیل را مقدار او نگفته^۱ چند بیت ازان^{*} بر بیاض
نظم آورده شد^۲"

نخلِ قدت جلوه کرد قدر^۳ صنوبر شکست ،

لعلِ لب خنک زد^۴ قیمت گوهر شکست ۱

پسته تو غنچه را خون بدرون زد گره ،

غناچه تو پسته را خنک بلب در شکست^۵ ۲

مالس شیخم^۶ (o) P; vgl. Dorn p. 385; Rieu II, 756; Navâî II (hds. der Univ. Bibl. 618) fol. 33v; Âtaškada ed. Bland p. ۱۸. T vertauscht diese und die folgende überschrift
غناچه تو پسته را خنک بلب در شکست^۵ ۲ نیز (q) U om. T (r) Navâî l. c. V fol. 67; Âtaškada p. ۲۲;

حسن PT, om. U على بود^s UT

T ثبت قیلاق لازم دور U ثبت می‌یابد (u) U است (t) add. U کرد (w) U fügt den vers ein (lis): پشته^۷ (v) U قل (x)

مردمک چشم او کند بنای خرد

پسته sic یاجوح بین سد سکندر شکست

نوحه قمری چراست گر نه زیاد قدت ،
 صرصیر آهن بباغ قامت ععر شکست ۳
 حامئ امن و امان شاه بدیع الزَّمان ^۶ ،
 آنکه ببازوی عدل پشت ستمگر شکست ۴
 * این قصیل تمام باین رنگ گفته است ^۷ ،

ذکر خدمت خواجه آصفی ^۸) (۱۹)

آصفی وزیرزاده است اشعار خوب دارد ^{*} و از سبعه
 منتخب است ^۹
مطلع

بر سر کوی رقیبان ذکر آن مه چون کنم ،
 کافرستانست آجَا اللَّهُ اللَّهُ چون کنم ،

ذکر مولانا آهن ^{۱۰}) (۲۰)

آهن اشعار نیک دارد سرتاسر ^{۱۱} سلامت و روانیست
 شعر اورا ^{۱۲} در طرز شعر امیر شاهی ^{۱۳} داشته اند دیوان ^{۱۴} دارد
مطلع
 در غایت ^{۱۵} دلگشاپی ^{۱۶}

y) Navâî VII fol. 79 v: ed. Belin JAs.⁵ XVII (1861) 255 n. 297;
 Rieu II 651^b z) >U a) Navâî III fol. 34 v: ed. Березинъ,

турецкая хрестоматия. I (Каз. 1857) 147; Rieu II 651 b) dafür
 من من نتایج طبعه T, also in der vorlage

c) Rieu II 736; Âtaşkadah p. V d) U(T)
 e) om. U ee) Navâî I fol. 13; Rieu II 640

f) دیوانلاری U (pl. der höflichkeit) g) T 95

h) dafür U 92 M 179 T

یارِ من یا بِ رقیبان زان دل^۱ آزار شده ،
اللهَ اللَّهُ چه کسی با چه کسان یار شده ز ،

ذکر مولانا هلالی^۲ ، (۲۱)

در فن شعر استاد است و اشعر خوب دارد و شاه و گدا
منظومات^۳ اوست و دیوان او مشهور است و ازان جمله این
مطلع ثبت افتاد
مه زجور^۴ فلك دوتا شاه است ، يا زمه پاره جدا شاه است ،

ذکر ملا بنایی^۵ ، (۲۲)

وی هم " مرد^۶ فاضل است و شاعر^۷ کامل است میان^۸ وی و میر
علی شیر دایم^۹ مناقضات می بوده^{۱۰} و ظرافتها که^{۱۱} میان^{۱۲}
ایشانان^{۱۳} گلشته^{۱۴} مشهور است ، از جمله آنکه میر علی
شیر را^{۱۵} دو مطلع که یکی از مولانا صاحب است که از وی
بالتماس خربک میر تمام ساخته است که مطلع
کوکرا کیم دور صبح نینک پیراهنی دین چاگرا ک ،
کیر پکیم^{۱۶} شبنم توکولکان سبزه دین نمناگرا ک ،

دل ازان (i) P دل ازان (j) UT haben dafür einen anderen vers:

نازم بچشم خود که جمال تو دین ام
افتم بپای خود که بکویت رسید ام

k) Navāī III fol. 40v; Ātaškada p. ۳۴; Rieu II 656; diser
ganze paragraph felt in UM l) P 114 m) add. fälschlich
Ishān U; s. Navāī III fol. 34v; ed. Березинъ I. c. 148; Rieu
I 351; Rosen p. 125 n) T U نیز o) om. P. p) U
q) add. U, vom stern an >T q) sic r) T
کیر فیکیم

ومطلع دیگر از مولانا لطفی^a است* پیش از میر [کس]
مقدار او تگفته و میر آن مطلع را خویش؟ کرده آنرا تمام کرده^b
و آن مطلع اینست
مطلع

باشیمیزدین سایه سروقدینک کم بولاسون^c
ذات پاکینک بولاسا عالم دا آدم بولاسون^d

بنایی از چهت آنکه میر علی شیر ظرفتها گذرانیک میر هم^e
در مقام ظرافت شده فرمودند که^f مولانا بنایی دیوانه
شده است آنرا بدار الشفا برده^g بکف پای و نخود آب علاج
کنید^h ازین جهتⁱ گریخته بعراق رفته بوده و آنجا از سلطان
یعقوب تربیتها^j یافته بعد از مدتی باز بهرات آمن^k* و میر
طلبیده آورد^l در مقام لطف و آشنایی شان است و بانعام واکرام
تلقی نموده و عذرِ مافات خواسته^m است و بنایی همⁿ عذرها^o

s) T مطلعی P لطیف U! cf. Navâi II fol. 28v t) sic, U hat:
که پیش از میر کس مقدار او نبود تمام نکرده بوده است میر
وینه بر: T آن را خوش کرده آنرا تمام ساخته بوده است
مطلع مولانا لطفی دین ترور کیم خدمت میر دین اول هیچ
کش اولقدار ایتا الماس ایکاندوکلار سرزده لیکین ده sic
تمام قیلغانی یوق خدمت میر علیه الرّحمه کا بو موزون خوش
U نیز^u v) om. U کیلیب بو بیتنی تمام قیلیب ترور
w) add. P! z) T 96 y) add. کنند T قیلینک لار^x و
a) sic P; U hat: بوراثت میر ع ش کس فرستاده طلب نمود
مافات^v میر ع ش کش ایباریب طلب قیلیب T nur:
U نیز^{bb} T کذشته فی قیلیب U کذشته کرده

ظرافتها * نیک گفته بهم برآمدۀ اند^a میر پرسید است که عراق را چون یافتید بنایی گفته که آن^b چیز عراقیان را بسیار خوب یافتیم که اصلاً^c شعر ترکی ^d نمی‌گویند میر گفته تو^e هنوز هشیار نشده بگذار این تعرّضات را بیا * از روی یاری و اتحاد^f راستی را بگوی که در دیوانهای ما کدام مطلع خوب است گفته که^g این مطلع پسندیده^h مردم است مطلع کوکرا کیم دور الخ میر گفته عجبⁱ مرد متعرضی این^j مطلع را خود^k می‌دانی که^l از مولانا صاحبی^m است که ما خریان ایم تو قصداًⁿ از برای تعرّض می‌گویی بنایی گفته که روا باشد مرا چه حیّ اینست که تعرّض توانم کرد من ندانستم^p که این مطلع از شما نیست^q مطلعهای خوب بسیار دارید و این مطلع * شما از آن^r بهتر است مطلع پاشیمیزده الخ میر گفته این مطلع از مولانا لطفی است تو هرگیز^s تعرّض را ترک^t نخواهی کرد هر دو باز بر سر آزار^u خود رفتند *

و بینایی هم^v خواسته بهم نیک برآمدند در محل خوش تربیتها^w ظرف لاریکا او توب ابردی طلب فیلدی همان بخشی هم^x ایشان مطلقاً^y UT یک^z بولسه بو محل ده خوشلور مطلقا اولار هرگیز تورکی شعر: vgl. T. را نمی خوانند و^{aa} مطلقا ای^{bb} بینایی U ترا^{cc} h) UT>P ایتماس ایکاندوکلار^{dd} T ای^{ee} P 114v^{ff} m) >UT^{gg} n) sic U پسند^{hh} k) استⁱⁱ U sic^{jj} T بیلیاس ایردیم U نمی دانستم^{kk} p) قصد T om. U خوب مطلع توشکان ایکان مکر بسیار بار دور کیم U از شما^{ll} T بو مطلع مکر آندین خوبلور کیم من کور پیتلدی^{mm} ایکی لاسی ینه! UM بار بسیر بازارⁿⁿ T 97^{oo} sic^{pp} آزاریلارنینک باشیغه بار دیلار^{qq}

(۲۳) ذکر مولانا سیفی ^۷ ،

بَمَثَلِ گُوبِی مشهور است^{*} تبع طوسي ^۸ کرده است اما از وی
بهتر گفته است^x و مرد فاضل است و دیوان او مشهور است
از جمله اشعار وی است که^z
نظم

ای نرا چون دل عشاق پریشان کاکل ^۹ ،
قامتت فتنه و سرفتنه دوران کاکل
همچو دودیست که بر گرد سر شمع بود ^y ،
حلقه حلقه بسی آن مه تابان کاکل
وبراي جمیع اهل صناع ^{۱۰} ابیات گفته اورا ^{۱۱} بداع نام کرده
از ان جمله است
نظم

چو عشق گله پز در گردن افتاد ،
دلا خوش باش نان در روغن افتاد ^{۱۲} ،
نظم بت پردازگرم ^{۱۳} کو بکسان می سازد ^{۱۴} ،
هیچ با حال من خسته نمی پردازد ،
شعرها که بعد از ایشان مانند اند ^{۱۵} در میان مردم مشهور

v) Navâi II fol. 34: ed. Березинъ l. c. 146; Rieu II 525 (عروضی) w) T طوئی U, cf. Rieu II 735^a

x) > P y) U, von hier bis zu den versen > T

برای کودکان (c) گفته PT a) M 180 b) U 92v, om. z) که

آنرا ^d اهل حرفه Atašk. e) citiert von den lexicographen, cf. Vullers II 1289^a f) sic PT, sic P

و شعرها از ایشان که روای sic خوب مانند

شعرها کیم اولاد دین دواوین قالیب: T است که این زمان ترور که بو زمانده مشهور دور

است بسیارند از آن جمله اهلی^۱ و نرگسی^۲ و هجری^۳ و میر
محمد صالح^{*} که بشیدی مشهور است^۴ و شهودی^m و گلخنیⁿ
و گلشنی و پیامی و خواجه ابو البرکه که^۵ فراقی تخلص دارد^p
وحیدر گلبه^q وغیرهم^r

ومنهم المعماّيون

این اکابر و افضل که مسطور شد اکثر ایشان معماّیات خوب
دارند اما آنچه بمعماّیان^s فقط مشهورند اگرچه^t ایشان را نیز
فضایل دیگر هست^۶ اما این^۷ فضیلت ایشان بر همه ارجح بود^۸

میر حسین معماّیان^۹ (۲۴)

شهاب معماّی است در فن معماّ بی همتاست رساله دارد در
غایت عجوبگی و این معماً ازان جمله است

اهلی ترشیزی h) welcher von beiden gemeint ist, weiß ich nicht, ob
† 934, cf. Navâi III fol. 47; Sprenger p. 319; Rieu
II 657^a, — oder i) 942, cf. Navâi VI fol. 75; Sprenger p. 320; Rieu II 657; Rosen p. 127
نرگس هروی k) disen beinamen tragen merere dichter, s. Sprenger p. 30 (350).
(ابهري) † 937, cf. Navâi III fol. 38v: ed. Березинъ l. c. p. 154;
Hammer nr. 173; Sprenger p. 514. 22; ein auß Merv gebürtiger
dichter dieses beinamens wird von Navâi III fol. 47 erwähnt
l) disen beinamen tragen merere dichter, s. Sprenger p. 30 (350).
42 (573). 55. 65. 87 l) UT, wol richtiger, denn bei
Sprenger sind zwei personen p. 22 (209). 21 (200) vgl. Rieu II 735^b
m) ib. 20 (164) n) Hammer nr. 161 o) T, om. PU, vgl. Navâi
VI fol. 71; Sprenger 21 (168) p) میکند T
تخلیص قیلا دور q) Sprenger p. 423; Rieu II 736^a r) T PU
معمای s) UT P t) U P u) >P
است T بار دور v) Navâi IV fol. 58; Rieu II 650; Rosen p. 123 († 904)

باسم شهراب^{۷۷}

یافتیم از در میخانه ترسا شرفی ،
حاصل آمد زشه^{۷۸} اکنون طرف^{۷۹} ما طرفی^{۸۰} ،

(۲۰) مولانا محمد بدخشی معمایی^{*} و مولانا کمال معمایی[†] و مولانا
شهاب معمایی و رای این جماعت جمع کثیر آند که باین فن
مشهور آند[‡] و ذکر تمام^{‡‡} ایشان مقصود را محبوب می‌گرداند ،

و منهم الكتاب^{۸۱}

خط نسخ تعلیق که دران زمان رواج یافت که هرگز نبوده
و هرگز *میسر نشک^{۸۲} میر علئ تبریزی^{۸۳} که محتنی این خط
است در زمان میر تمیور بوده است ،

شاگرد ویست مولانا جعفر اگرچه خطوط را نیک نوشته و در
همه خطوط استاد فرق است چنانکه در ثلث و نسخ و رقاع
ومحقق و ریحان ،

مولانا عبد الله^{*} آشپز^{۸۴} ک شاگرد وی^{۸۵} است و حافظ فوطه^{۸۶}

U حاصل مدرسه P حاصل مدرسه T شهراب^w T شهراپ^v T حاصل مدرسه^{vv} sic PU
U يا طرف^x T طرف^{xx} codd. طرف^{ww} U; mir ist das rütsel,
welches sich auch in den VII, 149–164 nicht findet,
unklar gebliben; vielleicht ist für شهراب zu lesen آب=ماء: شهاب^y
U تمامی T تمام لارینی ذکر قیلسه^z T 98 قیلسه^{zz} (y) > P
a) vgl. Dorn Mél. asiat. II, 38 ff. b) U هرکیز میسر بولاس^b T نشنبیا^c; ایردی^d
Rosen 260. 321; vgl. unten آش پُن^d T cf. Rieu I 6 e) P 115
فوطه دار T, ob فرته دار^e

ومولانا محمود کاتب سمرقندی وغیره شاگرد مولانا عبد الله^۶
اند ، دیگر تمام نساخان شاگردان این جماعت اند ،
وهمچنین *میر عبد الحی^۷* در تعلیق شاگرد مولانا جعفر است
واکثر اهل تعلیق شاگرد میر عبد الحی اند ،

اما در نسخ تعلیق مولانا اظہر^۸ ومولانا شیخ عبد الله خوارزمی
ومولانا شیخ محمود^۹ خفی نویس این همه شاگرد وی اند چه
نوع که مولانا جعفر از مختنوع بهتر نوشته است ومولانا اظہر باز
از وی بهتر نوشته است^{*} ومولانا جعفر کند وشکسته نوشته
است^{۱۰} اما مکرم وبلاحت ویخته اما مولانا اظہر با وجود این
لطافت^{۱۱} که مذکور شد درست نوشته است اما ناهمواری
دارد ، مولانا جعفر در زمان میرزا شاهرخ بوده است واز
اهل کتابخانه بایسنفر بوده که پسر میرزا شاهرخ و پدر
میرزا بابر^{۱۲} قلندر است ،

(۲۴) ذکر مولانا اظہر کاتب^{۱۳}

مولانا اظہر ملازم میرزا ابوسعید کورکانی بوده ومولانا اظہر
هم شاگردان دارد مولانا سلطان علی مشهدی^{۱۴} وشیخ بایزید^{۱۵}
پورانی^{*} که از نبایر شیخ پورانیست^{۱۶} ومولانا سلطان علی

g) vom stern an > U

h) sic U T میر عبد الله ایلجنی P عبد العلی T beide mal

i) Dorn 42 U خوبتر^{۱۷} T! محمد حنیفی خویش U محمد^{۱۸} k) T 99

m) >UT n) P لطایف^{۱۹} o) T 99 p) T > PU

q) Dorn 42, Rieu I 378^a; TU schreiben (r) شهید(ی) >T;—U 93

s) M 181, vgl. Dorn 42

قاینی و همان نسبت که میان شیعی علیه تبریزی و مولانا
جعفر است در میان مولانا اظهر و مولانا سلطان علی
مشهدیست در قطعه وکتابت و در خفی و جملی بلکه نسخ تعلیق
بک قلمه^{t)} بَوَی مسلم است و هیچکس قبل از وی *بعد از وی "نرديك بوی" نتوانست نوشته و در همه اوصاف ولطفات لانظیر بود خاصه ملاحظ و مزه که خط ملا دارد بهیچکس دست نداده وی رساله در آداب خط نوشته است در انجا گفته است که در اوایل مشق در روضه مقدسه مشهد طوسی علیه التحیة والسلام می بودم دران اثنا خوابی دیدم حضرت امام التقین و وصی رسول رب العالمین اسد الله الغالب علی بن ابی طالب کرم الله وجهه قلمی بدست من دادند از خواب بیدار شدم دیگر طریق خط بن در افتاد مولانا در اوایل حال که مشق می کردند از پیش خود خط را صورتی داده بوده است که عوام فریب بودست اما کاتب پسند نبوده مولانا جعفر خمسه ابتدا کرده ناتمام مانده بوده است میرزا سلطان ابوسعید فرمود که هیچکس باشد که آنرا تواند تمام کرد ^{w)} چون در میان مردم مولانا سلطان علی شهرت کرده بوده است بعرض رسانیدند ^{x)} که جوانی حالیا شهرت دارد شاید که تواند این *امر خطیر را بسر آورد ^{y)} مولانا

^{t)} بلکه نسخ تعلیق دا بر اقلیم

هیچ کش آنکا آندهن اول یا سول کلکانلاری یوق ^{u)} ^{v)} ^{w)} ^T 100

شاید اول ایتب P خط را نوشتند U ^{y)} ^P رسانیده ^(x) ^{T!} و پتیب تمام قیلغای دیب بو امر خطرناکنی خبر یتکور دیلار

سلطان علی *را طلب کرده اند^z و کتابⁱ مولانا جعفر را نموده
اند مولانا فی الحال قبول کرده یک جزو نوشته^b آورده مولانا
اظهر در در^c خانه نشسته بوده اول پیش^d ایشان برده اند^e
مولانا اظهر برآشته اند که باین اسلوب تو خمسه مولانا
جهفر را تمام می‌سازی گفته^f *از در^g خانه^h مولانا سلطانⁱ
علی را بوثاق^j برده اند و کفای زده اند دو روز محفوظ^k داشته
بعد ازان *از حبس^l بر آورده و گفته است که ای فرزند
قابلیت بلندی داری اما خط^m تو خوبستⁿ اما اسلوب نسخ
تعليق این نیست^o قطعه ملا^p داده است که باین اسلوب
می‌باید نوشت^q ، ملا^r دایم^s می‌گفته است که قطعه را بردم
ومشق کردم و بعد از مشق مرا معلوم شد که اسلوب
نسخ تعليق^t او چه^u نوع بوده است و قبل ازان بر بی اسلوبی
خط^v خود واقف نبودم و پخته^w گی و صاف و محکم غر^x بودم و خط^y
بی اسلوب را خود خط نمی توان گفت^z ، و امروز آن مقدار
آثاری از ملا^{aa} باقی ماند است که عقل از قبول او^{bb} دور

T اوشولزمان م س علی نی حاضر قیلیب U آوردند P آوردند sic^a
T اجکو U نزد^b c) کتابت کرده^c U(T) P کتابت UT^d
d) اظهر آورده^e U(T) f) > P g) P 115v
ایکی اوی کا sic^f محبوس^g i) بخانه خود^h T! بوثاقⁱ U^j
خود زور U دوریست^k T > P j) آنی محبوس قیلدوردی
اوسلوب مشق نسخ و تعليق اول بیت U است^l T ترور^m?
U آن^o T اول نوع ده ایکاندوکⁿ U آن^m om. U n)

نیست که امتناع^۱ نماید چه در اکثر بلاد عالم کم کسی از اهل قلم باشد که او از قطعه وکتابت ملا چیزی نداشته باشد و در کتابخانه شاهان^۲ عالم یک دو سه کتاب بخط ملا نباشد آن کتابخانه را محسوب^۳ نمی دارند این امر از عجایبات امور است ،

اما ملا^۴ شاگرد^۵ بسیار دارند ازان جمله مولانا علاء الدین است * هیچکس مقدار ملا علاء الدین^۶ بلا شبیه نوشته است " خاصه در کتابت " ،

دیگر^۷ سلطان محمد خندان^۸ است وی نیز در غایب ملاحت نوشته است " ،

دیگر مولانا محمد ابریشمی است بغايت پخته نوشته است اما شکسته تر می نویسد ،

دیگر مولانا زین الدین محمود او داماد ملا است * و شاگرد او^۹ کتابت را بسیار خوب * با مزه^{۱۰} می نویسد ،

و دیگر سلطان محمد نور است اگرچه قلم را تیز می دارد اما کل اوکتر می نویسد ،

دیگر قلندر^{۱۱} کاتب است ملارا باو نظر تمام بوده هر کس که

p) T 101 q) محبوب U (T) r) پادشاهان U(T)
 rr) om. P s) شاکردان U t) > U u) U 93v
 v) اوزکا کتابتدا و ینه P کتاب U vv) om. P
 w) cf. Rieu II 617 x) M 182, von v an > T
 y) کتاب فی بسیار خوب قیلدی U z) تیز و بزه P

باشد آن وضع ایشان^a را دوست دارد که اورا هرگز منزل متعین نبوده^b و پروای کفش و کرته و دستار نو نبوده بتجربید و صلاح و پاکیزه بود و خط او زبونتر ازین جماعت مذکور است^c

و جمعی دیگر اند که شاگردان این جماعت اند مولانا قاسم علی شاگرد مولانا محمد ابریشمی است^d قلم او کند است^e اما در غایت^f مزه ولطف و استحکام خط وی بهیج بک ازین مردم نمی ماند^g از اکثر اینانی جنس خود بهتر می نویسد * این کمینه شاگرد وی است و شریع او خواهد آمد^h

* دیگر قاسم شادی شاهⁱ وی شاگرد سلطان محمد خندان است بلاحت می نویسد^j

دیگر مولانا میر علی^k است وی شاگرد زین الدین محمود است بغايت صاف و محکم^l می نویسد خفه او به از جلی اوست و کتابت او بهتر از قطعه^m او جلی را بی تناسب و بی مزه می نویسد و در خفهⁿ او ملاحت نیست^o اما بقوت دست او معلوم نیست که کسی گذشته باشد این همه^p جماعت که

صاحب کرته T b) dafür U(T): آنینک وصف اوصافینی U او a) و کفش نشد تمام عمر را بتجربید و تفرید کذرانید و در غایت T ایرماس ایردی c) so PU, aber T bo کمینه آنینک غبار کردیدن ترور d) > P e) T 102 f) dafür g) om. U, vgl. Dorn 43 h) > P i) zu unterscheiden vom آنینک صفت l) روشن T erfinder des nastaliq, s. o. k) T m) dafür bloß P n) > UT می نویسد و حلی سیدا هیچ

مذکور شد *جماعتی اند که^۰ پیش ازین^۲ بعد ازین^۲ مثل
ایشان پیدا نشده است ،

ومنهم المصوّرون

شاه مظفر پسر استاد منصور است در زمان سلطان ابوسعید
از^۴ وی بهتر نبوده است وی درین فن استاد است قلم
باریک^۵ دارد بغير شاه مظفر دیگر قلم هیچکس با آن باریکی^۶
نیست اما چیزی خوشکتر است گرفت و گیرهارا^۷ بغايت محكم
ساخته اما^۸ شاه مظفر براتب کثیره^۹ از وی گذرانید است
قلمی دارد که در غایت نازکی^{۱۰} و ملادت و پختگی چشم بیننده
خیره ماند^{۱۱} و در بیست و چهار سالگی وفات کرد و مدت
عمر هفت یا هشت مجلس تمام کرد و قلم وسیاهه^{۱۲} او در بعضی
مردم یافت می شود استادان این صناعت اورا^{۱۳} بغايت
عزیز می دارند ،

*بهزاد در مصوّری استاد است ، اگرچه مقدار شاه مظفر

T اولادین اول یا سول U از ایشان (۲) > P 116
۰) نازوک و تاریک ! Barak Nazik (۱)
T نازوکلواک بیله U را آن نازکی (۲) s
حری بهرآق کروف و کشن لارده بغايت U و کر ... P و کیژهارا (۴)
P, om. T کثره U بهرحال (۵) v) T? محکم ایتب دور
U آنرا (۶) y) وسیاه لاری U و صافی U(T) x) om. add. (۷)
کیم اول اوستادنیک U بهزاد وی مصور استاد وی است (۸)
T sic; vgl. Dorn l. c. 47

نازک‌دست" نیست اما قلم این ازوی محکمتر است طرح واستخوان‌بندی^a او از وی بهتر است^b در قدیم الایام در سلسله خواقین هلاکویی که پادشاهان عراق اند^c خواجه عبد الحی بوده است^d اعتقاد اهل این صناعت آنست که وی^e ولی بوده^f در آخر توبه کرده است و هر جا که از کارهای خود می‌یافته است می‌شسته و می‌سوخته ازان جهت کارهای وی^g* در عالم کم^h است در صفائی قلم و نازکی و محکمی بلکه در همه اوصاف تصویر مثل وی پیدا نشده استⁱ بعد از خواجه عبد الحی دیگر این شاه مظفر وبهزاد است و بعد از ایشان الى یومنا هزا مثل ایشان دیگری پیدا نشد این هر دو تربیت یافته^j میر علی شیر اند^k

قاسم علی چهره‌گشای وی شاگرد بهزاد است کارهای وی قریب بیهزاد است و در همان اسلوب کسی که مارست بسیار کرده باشد^l می‌دریابد که کارهای قاسم علی درشت‌تر^m است نسبت بکارهای بهزاد واصل طرح وی بی‌اندام‌تر استⁿ

* متصور دوم^o قاسم علی است شاگرد بهزاد قلم او هیچ کمی از

a) T 103

T استخوان‌بند لیک (v)

c) om. P d) U 94, add. e) است UT; — M 183 بغايت کمیاب (e)

f) om. T بولار ایکولا ن

U یافتكان (g)

h) hier felt in P ein ganzes stück, biß zu den musikern, welches ich nach UT gebe, obwohl ein par stellen dunkel bleiben müssen; in der vorlage von P war offenbar ein blatt auß gefallen

U درشت‌تر T دروشت راق (k) قیلغان بولسنه U شد (n)

l) sic U, T مقصود ق ع ترور

فلم قاسم على ندارد اما اصل طبع وي * پرداخت وي "نسبت بقاسم على خام" است ،

مولانا ميرك نقاش وي از عجایبات روزگار است * از شاگردان استاد بهزاد ^۲ اصل طبع وي پخته تر از بهزاد است اگرچه پرداخت وي مقدار بهزاد نیست اما تمام کارهای وي در سفر و حضر از پیش میرزا و در خانه در هوای بيرون می ساخته است هرگز مقید حجره و کاغذ لین ^۹ نبوده اين بسی عجب مع هزا الاشكال انواع زورمنديها ^{۱۰} می کرد که ^{۱۱} مطلقا منفی تصوير و نقاشی است ازین جهت * گرفتن با توماق داري ^{۱۲} اکثر زورمنديها ورزش می کرده با آن شهرت داشته است جمع ساختن تصوير باين امور بسیار است غریب ،

"دیگر" استاد بابا علی حاجی در تصوير قلم پخته دارد اما اصل وي بی اندام است در تمامی خراسان در طرایق نقش وزغالی

^{m)} > T

ⁿ⁾ قائم T U

T بولار ب نینک اوستازی ترور ^{p)} دیگر ⁱ⁾ T d. i. وينه o) davor میزانینک قاشیدا ^{q)} sic خانه ايجه هواي بيرون قيلور ايروي مطلقا حجره دا کاغذغه روزمنديها ^{r)} T, um nichts klarer ^{s)} T 104 ^{t)} sic, ob ^{u)} توماق hier und später, زورمندلیکلار ^{v)} T 104 ^{w)} T hat: تا دوما و بار اي ديب ^{x)} del. waß ich auch nicht verstehه وينه U ذكر ^{y)} T

گرفتن^{w)} بیهمن است و می‌گویند که در مجلسی^{x)} برای تعصّب پنجاه و نیم دور^{y)} کشید که پرگار ماندند تخلف نکرد و هیچ کدام از یکدیگر سرِ موی خُرد و کلان نبود^{z)}

اماً استاد شیخ احمد برادرِ بابا حاجیست و مولانا جنید^{u)}

و استاد حسام الدین غداره‌گر و مولانا ولی این جمله استادان ماهر اند و بر^{v)} یکدیگر چندان رُجحان ندارند^{w)}

ملّا^{x)} یوسف شاگرد بهزاد است بغايت تيزدست آنچه اين استادان بيك ماه می‌كنند وی در ده^{b)} روز می‌كنند اماً لطف قلم وی مقدارِ اين استادان نیست تذهیب^{dd)} وی بهتر از تصویر ویست^{c)}

مولانا درویش محمد که استاد فقیر است شاگرد شاه مظفر در نازکئ قلم مثل ندارد بلکه از شاه مظفر نیز گذرانید اماً چندان اندام^{e)} و پختگی و ملاحت ندارد^{d)}* گرفت و گیرهاره بسیار خام می‌سازد^{dd)} وی صورت سواری ساخته است شیر برابر نیزه داشته است مجموع آن در يك برنج می‌غاید^{f)}

T طراح نقش وزغال کرftن لیقدا؟

w) «kolenzeichnung, skizze»

w) corr. nach T روز U y) undentlich T هر مجلسی auß مجلسید

بو جمله اوستادلار همه‌لاری علمدا و خط پتیردا:

و (z) بی‌نظیر ماهر ترورلار بربلا ریکا جندان رجحانلاری یوق ترور

a) مذهب b) دو c) ایکی (v) om. T مولانا

d) dagegen هم بار ایردی T dd) das ende dieses absatzes felt in T

نقاش بسیار است آنچه استاد اند و سر امین این جماعت اند
که ذکر یافت^۰ ،

ومنهم المذهبون

ملا یاری^۱ در تذهیب استاد است از تذهیب وی تحریر
وی بهتر است شاگرد ملا ولیست از وی^۲ گذرانید^۳ ،
ومولانا محمود تذهیب از یاری بهتر کرده است و بغايت نازك
کرده است دیباچه برای میرزا حسین^۴ بنیاد^۵ کرده است
وناقام مانع در انجا هفت سال کار کرده است چنان باریک^۶
ساخته است که در مفاصل بند رومی^۷ شاید مقدار نیم نخود
بوده باشد *در انجا یک یک در در در ساخته پنجاه نزانزل^۸
سلیمان شمرده شد است باشد که همه را کذاره دست + بآن
کرده^۹ ، دران زمان مذهبان خوب و بسیار بودند^{۱۰} اما
استادان این دو کس اند که ذکر یافت^{۱۱} ،

ومنهم المغنویون^{۱۲}

*از ان جمله^{۱۳} حافظ بصیر است با تفاوت مثل وی پیش از وی

رفت^(۱) U, 94v f) Dorn 48 g) M 184 h) T 105
T نازوک^(۲) i) T سلطان حسین میرزا^(۳)
T بنا^(۴) k) T بندر وی نینک مقابله سیدا^(۵)
m) sic U, waß ich^(۶) so U, waß ich^(۷)
آنرا بر آبلیق زیور بیغیب دور^(۸) nicht zu beßern weiß. T hat nur:
T اول وقت دا زرکلار بسیار ایکاندوکلار^(۹) کیم الیک برک بولغا^(۱۰)
p) >UP, welch letztere hier wider ein setzt; daß ich den text in etwaß
roher gestalt geben muste, wolle man meiner ungenügenden kentnis
der realien zu gute halten, waß auch für den folgenden abschnit gilt
q) mein zusaz nach لار دین^(۱۱) T یعنی اول جملة مغنی لار دین^(۱۲)

هرگز^{*} نبوده چنان استماع افتاده است که در فصل بهاری در باغها^{*} شعر می‌خواند^{*} جان و جانور^{*} مثل بلبل^{*} وفاخته وصعوه بر گرد او جمع شک و خود در سر^{*} کتف او نشسته^{*}
حسن علی^{*} شاگرد^{*} ویست آواز زیرئی^{*} داشت در عایت
لطافت^{*} پر ترکیب و پر^{*} بحر پر می‌خواند.....^۶

و خواجه عبد الله مروارید اگرچه^{*} از روی مولویت در سلیک نذکرۀ موالي مذکور می‌شد و در شعر جنب^{*} هلالی واهلى و در تعلیق سردفتر^{*} میر حی و ملا درویش و در نسخ تعلیق بعد از سلطان محمد^{*} نور ویرا می بایست نوشت در ان فنون^{*} بی بدل بود^{*} اما در قانون عدیل ندارد گرفت اختراع ویست^{*} قانون در قدیم^{*} سازی نبوداست^{*} با وجود

T طیور U > T با غجه سیدا U با غجه^(s) t) om. UT
T حافظ U استاد dafür v) davor T هزارستان ایردی^(u)
و پر! U برتر زود بر x) T پست U ربری P ریزئی^(v)
و حافظ حاجی وی اهنک^(w) hier fügt U an: T تحریر ایردی
و بجز خوب داشت از حافظ علی ساده تر می‌خواند و حافظ حاجی علی
و حافظ حاجی نینک آوازی آهنک لیک دا بی نظیر^(x) wofür T:
و بی همتا ایردی و خوب بیت لار او قور ایردی حافظ حسن
قانون قدیم سازلیق دا تقابی یوق U در قدیم قانون c) so P
ایکاندوک با وجود سازهای دیگر طبع نینک میل انکا کوبراک
ایکاندوکلار زیراکه اول (T 106) آنداغ ساز ترور کیم غایتی
خنکی دا اما خ ع الله انی خیال قیلیب ایتبیب دور لار کیم با
وجود قانون خ ع الله او زکا سازنی طبعی رغبت قیلماس ایردی
T; ich verstehe die ganze erleuterung nicht

سازهای^a دیگر طبع را میل شود زیرا که سازیست^e در غایب خنکی^f اما خواجه عبد الله ویرا چنان ساخته است که با وجود قانون خواجه عبد الله^g سازِ دیگر را^h طبیعت رغبت نماید، چون ویⁱ درین فن^j استاد است واز جمله فضیلت وی راجح است فلا جرم سردفتر این طابعه شده است^k

استاد^l سید احمد عجکی^m و مطهر عودی ماهرانندⁿ اما استاد^o قل محمد^p از هر دو گذرانیده است و پیش روها^q خوب^r داشت، استاد حیدر شاه بلياني^s هم^t در فن خود استاد است^u پیش از وی در رنگ او^v نبوده است^w،
دیگر استاد شیخی نایی^x است که^y جمیع سازهارا از جمیع استادان بهتر نواخته است^z چون نی فن وی است بآن مشهور شد^{aa} است^{bb}،

و همچنین در^{cc} جمیع اهل^{dd} فضل و صناع و محترفه لانظیران ولاعدیلان^{ee} بودند^{ff} که شرح تمامی ایشان تقدیر ظاهر دارد و تمامی اهل^{gg} فضل و هنر^{hh} که در خراسان بودند همه بسعی و تربیت میر علی شیر بوده استⁱⁱ،

تم

U که با او^{jj}

a) دیکرسار (g) U! دیکرسار (g) U خشکی بود (f) U است (l) om. P
b) om. UT *c)* sic? vor dem letzten worte (villeicht auß gestrichen) P
d) محمد عجمی T محمد عجکی P *e)* add. U; vom stern an >T *f)* om. P
g) نظیر (n) UT *h)* هنر و ترز را U
i) one puncte U *j)* بلبلانی P بلبانی T *k)* آن نوع که پیش از وی مثل وی دیکر (r) om. PT
l) P 116 v *m)* > P *n)* t(

Fol. 173v ist unbeschrieben, biß auf einen arabischen spruch, es felt jedoch nichts, waß auch durch die notiz **صح الساض** an gezeigt wird.

Der von Rieu erwähnte tractat des Maulânâ Muham-mad Qâzî solte im abschnitte: **ذكر وفات حضرت مولانا** nach fol. 185 folgen, er felt aber biß auf die lezten zeilen, und nach einer lücke begint fol. 186 r mit den worten (U 156v,9. M 304,16): **وآن آنست با مسلمانان**: **بتواضع باشد الخ**. Der schluß des abschnittes ist in den neueren handschriften verschiden.

چون سخن انجا رسید ذکر سلسلة حضرت: Fol. 209r,7: **حوجه** (sic) **نورا لازم وشخ احوال ایشان واجب نود الخ** Diser abschnit, welchem das bei Veljaminov-Zernov II, 198⁶⁾ ab gedrukte stük entnommen ist (P 209v, vorlezte zeile), schließt fol. 211: دران اوقات رسایل مغبّه شریفه بسیار نوشته اند از جله انها یکی این رساله است که انتساع می یابد* سنه ۹۷۲ تم⁷⁾ folgt der andere von Rieu erwähnte tractat fol. 211v—214 (M 361—371. U 181r—185r).

کاچیک⁸⁾ خیال محال بسته که شیرخان بقوت: Fol. 248v: وزور تقدیر سبحانی تغیر تواند داد التجا باو برد واول بهار سنجاب لشکر منع وبرق چون شعله تیغ برکشید واز تفك رعد بآتش برق اثار ژاله چون تیر تفك را با تیرباران دراورد

6) В. Вельяминова-Зернова Издѣданіе о Касимовскихъ царяхъ и царевичахъ. I—III. = Труды Восточного Отдѣленія И. Археологическаго Общества. IX. 1863. X. 1864. XI. 1866. Спб. 8°. Der vierte band, welcher genealogische tabellen und das register bringen sol, steht noch immer auß.

7) Diser zusaz felt in den anderen hdschrr., ich komme später noch auf in zurük.

8) Immer one punkte

ودر میدان غیر از لشکر سبزه نیز سر سنان جون خنجر آبدار
نمودار کردن کرفت و از هار اشجار سر برکرا بر سر کشیده سر
براورد و (fol. 249) کاچیچک مرد و کومک از شیرخان حاصل
کرده^{۹)} بجمعیت تمام متوجه شد جون این خبر به تحقیق پیوست
در همین اثنا ملک ابدال که اعتضاد این امور بود بلکه
پشت استطها برد بعلت استسقا مرد بهم بر کیچک افتاد با
انجمله بانواعی که شرع ان موجب ملالی باشد کوچ را در قلعه
بدرکول کداشته بمقابلة مقاتله بجمعیت که عین تفریق بود
متوجه شدیم قطعه قصه الخ

اختتام کتاب بمناجات رب الارباب Fol. 249v:

تم التاريخ الرشیدی من مصنفات استاد Fol. 250v:
واسطهای اعظم السلطان اشرف الخواقین مربی الفضل
والعالیين قاطع الکفارة والمشرکین ظل الله فی الارضین معین
شرع المتین حافظ بلاد الله ناصر عباد الله واضع العدل
والأنصاف هادم الجور والاعتساف حامي الشريعة باخی البردة
جامع القابل (sic) منشی الرسائل المنصور بنصرة الرحمن المظفر

بعون الملك المستعان ابن الفتح میرزا محمد حیدر کورکان
حفظه الله ۲ من طارق الحدثان بن محمد حیدر ابن محمد
حسین ابن محمد خان ابن میر سید علی ابن میر سید احمد
ابن میر خدای داد ابن بولاحی [بولاجی Rieu] دوغلات بارکه
الله فی الجنان ثقی الله ثراه وجعل الجنة مثواه وعلی ید اضعف
واحقر العباد الله المفتقر الى رحمة الله ۲ م [حسین ثنای? schräg

9) Hier schließen die beiden anderen hdschrr. UM, indem sie fürs letzte wort کرداند lesen!

Die handschrift ist alt, zwar flüchtig aber recht felerlos geschrieben, und ermangelt ser oft der diakritischen punkte; das *ع* hat oft das in Ostiran gebräuchliche unterscheidungshäkchen. Hie und da finden sich correcturen am rande. Man könnte fast das datum A. H. 972 = A. D. 1564/5, welches sich fol. 211 findet, für die zeit der abschrift zu geben. Auf einem merfach ab gedrukten sigel findet sich das jar ١١٥٢.

In jedem falle verlieren mit ir verglichen die beiden anderen handschriften, welche wir bisher besaßen (As. Mus. a568,a¹⁰) und Universitätsbibliothek nr. 272 = Kaz. 22022¹¹) vil an irem werte. M ist augenscheinlich von U ab geschrieben und widerholt alle feler der letzteren, da so vil ich verglichen habe, keine variante mir auf gestoßen ist außer dem charakteristischen بساع (oben § 4 des textes), und beide mit dem selben falschen worte mitten im satze ab brechen.

Auch eine osttürkische übersetzung des werkes besitzt das Asiatische Museum (nr. 590,o¹²). Sie ist von

10) Ganz modern, aber undatiert; 463 pp. fol. Vgl. Вельяминовъ-Зерновъ, Извѣдованіе о Касимовскихъ царяхъ, II, 130 und Mѣl. As. V, 456; — oben mit M bezeichnet.

11) Fol. 7+224 bl.: كتبه فقیر الحقیر عبید الله بن کلیم الله: ۱۲۰۹

البلغاری الغزانی الصلا باشی فی سمه ۱۸۴۳

12) Fol. pp. 184 + 316; — oben T. Вельяминовъ-Зерновъ beschreibt sie l. c. II, 138. 199, und gibt viele außzüge. Wie die proben zeigen, ist diese übersetzung nichts weniger als musterhaft, viele stellen sind one hinzuziehung des originales einfach unverständlich; darum bleibt sie als textkritisches hilfsmittel aber ganz brauchbar. In sprachlicher beziehung mache ich die herren Turkologen auf das sonderbare praet. ایکاند و کلار pl. ایکاند و کلار aufmerksam, welches ich noch nirgendwo anders gelesen habe.

حضرت اسکندر وانک⁽¹⁴⁾ für den fürsten⁽¹³⁾ حضرت امین für den fürsten⁽¹⁴⁾ حاکم بیک لیک خواجه دانک⁽¹⁴⁾ verfaßt, und begint pag. 2:
جواهر زواهر حد وثنای بیقياس و کواهر تھیات ستایش
وسپاس حضرت پادشاه مطلق و معبد بر حق در کاه عالی و جناب
والاساس نینک نثاریدور الخ

Die vorrede gehört dem übersetzer; das ursprüngliche werk beginnt pag. 10 unten. Beide teile des lezteren sind separat paginiert, leider feilt aber das ende, denn im capitel bricht ذکر شاه محمد سلطان وخاتمة کار او شاه محمد سلطان نینک انکا: mit den worten ab: میلان خاطری پیدا بولوب دور واول جوانی ایردی اولن [custode], cf. P 204,5. U 173 v. Hie und da finden sich einige bleistift-notizen, über welche folgende randbemerkung auf pag. 12 außkunft gibt:

«Toute la pagination de ce manuscrit ainsi que les «notes marginales et les dates au crayon sont de la «main bien reconnaissable de feu notre respectable

13) Über in vgl. Вельяминовъ-Зерновъ I. c. II, 138: er schrib A. H. 1182 (am schluß steht aber 1135) eine geschichte von Kašgar unter dem titel تذكرة خواجهگان, welche hr. Č. Valichanov 1859 auf Kašgar mit gebracht hat (Записки И. Р. Георг. Общ. I, 1861: Извлѣданія и матеріалы, p. 199); eine abschrift davon, wie es scheint, findet sich im Asiat. Museum sub nr. 590,00. Ferner erwähnt er selbst seiner übersetzung des Tabari—T fol. 7—mit folgenden worten: تاریخ طبری فی یارلیغ فرمان جهان مطاع
برله ترکی شرع سی برله بولغاندین کین

14) sic, wol chin. 王 wań «herscher, fürst».

«collègue et ami Mirza Djafar Toptchibascheff¹⁵⁾.
«Bar. Desmaisons».

Früher gehörte die handschrift einem Kasaner, wie die pag. 1 befindliche aufschrift lert: قد ساقه سابق سلک ملک الفقیر المحتاج الى اللطف الرحیانی التقدیر الى سلک ملک الفقیر المحتاج الى اللطف الرحیانی والکشف السبحانی محمد بن بایراد المدعو بالنجیب الغزانی وفقه الله المراضیه وجعل مستقبل حاله خیرا من ماضیه يوم الثلاثاء ۱۲۷۲ الثلثون من رمضان المبارک المنتظم في سلک شهور سنہ ۱۲۷۲

Etwaß älter ist folgende notiz auf dem vorsazblatte: دو جلد تاریخ رشیدی ترکی سی تنه خربیل شد ۱۲۶۶ das felende stük befand sich also am anfange eines besonderen bandes, worauf auch der original-einband hin weist.

II. (Persisch).

Nº 666,a. 27 X 16,5 cm. 192 fol. 15 lin. à 9,5 cm.

ملا نیاز محمد بن ملا عشور محمد خوقندی von تاریخ شهرخی

Eine geschichte Ferghâna's, welche der oben erwähnte hr. Pantusov, — allerdings one seine handschrift oder handschriften zu beschreiben und durchauß nicht felerlos — kürzlich hat drucken lassen¹⁶⁾. Mit vielen persischen und osttürkischen versen und gedichten (chronogrammen) des verfaßers.

15) Einige notizen über disen früheren professor unserer univerität findet man in Grigorjev's Geschichte der selben (СПб. 1870) zerstreut, vgl. den Index p. 13, und in N. Vesselovski's arbeit in den Travaux de la 3^e session du congrès internat. des orientalistes, I. p. 246.

16) Таарихъ Шахрохи. Исторія владѣтелей Ферганы. Сочинение моллы Ніязи Мухаммедь бенъ Ашуръ Мухаммедь, Хокандца, изданная (sic) Н. Н. Пантусовымъ. Казань. Тип. И. Унив. 1885. 8^o. ۳۳۳ pp.; auch mit persischem titel. An gezeigt von Н. Веселовскій Ж. М. Н. Пр. 248, II, 175 (ноябрь 1886).

Die ersten siben blätter sind unbeschrieben. Fol. 8v beginnt das werk: حمد بذات حضرت واجب الوجود يكتا و بنام پاك معبد بيهمتا سزاوارست الخ und stimt biß fol. 15v, z. 9 mit der außgabe ۱۳,8; daran schließt sich sofort ۱۴,14 der edition (in folge dessen das datum der abfaßung A. H. 1288 = A. D. 1871/2 übersprungen wird), und so finden sich auch weiterhin kürzungen und zusätze gegenüber dem gedruckten texte. Unser exemplar endet fol. 181r mit Ed. ۳۱۸,2:

تاریخ این بنای عالی شان ، منکشف شد زمظهر کونین سه
بر ضمیر منیر اکثیر نظری واضح و هویدا باد که زمظهر کونین
مادة تاریخ آمن را را داخل مظهر کونین کنند تاریخ حاصل
میکردد تمت تمام شد ۱۲۸۸

Eine flüchtige vergleichung beider texte legt die anname nahe, daß die handschrift eine ältere, noch nicht mit allem rhetorischen pompe auß gestattete, redaction sein könne. Sie ist sehr jung, und in Turkestan geschrieben. Fol. 181v, sqq. sind unbeschrieben¹⁷⁾.

III. (Čagataisch).

Nº 667,a. 25,5 X 19 cm. 312 fol. 17 lin. à 11 cm.

انوار سهیلی ترجمهسى one daß der titel oder der name des übersetzers an gegeben wäre. Anfang fol. 4v: حضرت حکیم مطلق کیم حکیم روشن دورور اینیک حمد

17) Ein anderes exemplar dieses werkes (172 fol. 8°, undatiert, aber ganz modern) besitzt die Universitätsbibliothek sub no. 942 als geschenk des hrn. prof. N. Veselovski.

ثناسی و لطیفه لاری نینک که (sic) وظیفه لاری و ان من شیًّا الا
پس بیچ بحمد حکمتی بیله جمیع بالادست موجودات لاری
تیل لاریقه جاری و دایر الخ

Schluß fol. 306r:

نظم سوزیکم سراسر عیب لیق دور، شفت نظرین سالغايلار
نجه درد سینمدا ایدی نهان، اولارنى سنكا ایلادیم من عیان
كونکلده بارینى دیدیم بیش کم، اینینک عیینی یابغیل ایلاب کرم
غرض ایدی بولغاچ فی الجمله عام، توکاندیم سوزومنى بودم والسلام

Darauf folgt der einzige zusaz des übersetzers:

بو تركى تصنیف نینک تمام بولغايني تأخير اوچون اوشبو
كلمات منظومه بولدى بولدىکم كورديلار نظم
بو ترك مجموعنى خلق نوتى لار، محبوب انى بي اختيار
خوش كوركاج آنى هر اهل دل، لاجرم تأريخ بولدى بخشى يار
waß die jareszal A. H. 1131 = A. D. 1738/9 ergibt.

تمت الكتاب بعون الملك الوهاب على يد:
عبد الضعيف النحيف ملا فخر الدين امام ابن ملا محمد يوسف
امام غفر الله دنوبهما وستر عوبهما در تأريخ هجرت نبينا صلّى

الله م سه ١٢٩٤ خركوش شهر ٢١

Auf der folgenden seite finden sich neben drei persischen vierzeilen noch folgende verse:

بولدى اقام ولايتى غولجو * چمقوسى تأريخ کلام غرصو
يازدى تأريخ شهر وميرنيان؟ * ملا يحيى فانطوصوف نینک اوبيله

Im folgenden gebe ich als probe der recht geschikten übersetzung die 2. und 3. erzählung der einleitung (ed. Ouseley p. ۴۳ ff.) genau nach der

handschrift, nur einige punkte und lesezeichen gehören mir.

حکایت^{۱)}

(۲)

دابشلیم ایدی ایشتیم کم بر وقت دا ایکی قارچگای بار
 ایردیکم بربلا ریکا همدم و مهربان جفت لوقرا بکانه دوران
 واولار آشیانه لاری تاغ قلعه سیدا^{۲)} ایردیکم آسمان بورکوتی
 طیران قوتی برهه اینینک اطرافیغه باوشالماس ایردی ونس
 طابر این همه بلند پروازی بیغه برهه اینینک حدودیغه قاوشا لاما
ایردی
بیت

تاغ ایرماس کیم نید بن آندین نشان
 آسمان اوستیدرا ایردی آسمان

اول آشیانه دا فارغ بال لیق برهه بربلا ری دیدارین خوش دل
و خرم دل دور^{۳)} سورار ایردی لار
بیت

تاپتینک ای ببل جمن صحنیدا کل برهه وصال
 بیل غنیمت آنی کیم بولدونک بسی فرخند فال

بر نجه وقت دین کین [خداؤندر تعالی]^{۴)} اولا رغه فرزند دل پسند
 عطا قیلدی و فرزند لاریکا مهر شفت لاری بیحد لغیدین هر^{۵)}
 ایکی لاری انکا طعمه تابا ققهه بارور ایردی لار و هر ساریدین
 هر^{۶)} تور لوک غذا کلتورور ایردی لار تا کیم اندیک^{۷)} زماندا قوتی
 ترقی ایلا دی، بر کون انی بالغوز قویوب انا و اناسی هر بربلا ری
 بر ساری شکار او جون کتّی لار وجون اولار صید تپالمایین

کچیکتى لاز ايرسه باز بجهه نينك اشتهاء جاز بھسى^{g)} حركت کا
كلدى وھر سارى جنبش قيلور ايردى تاکيم آشيانه نينك
قرىغىغە باردى و آندىن يقلېب ناغ توپىكە توشوب كتىب بارور
ايردى، قضارا بىر سار بلالارىغە طعمە تاباق اوجون جقىب
اول كمارىدا^{h)} اول توروب ايردى نظرى اول باز بجهما توشنى
توبان توشوب بارور ايردى و خيال قىلىدىكم سجقان بولغاى
يىنه بىرسارى نينك قولىدىن توشوب بارور

مصارع

ھر دم كورارمهⁱ⁾ سودا يوزونك نينك خيالىنى

فى الحال او زين آتى يركا توشاردىن بورون جنكارىغە اليب
اور داسىغە ايلتى وجون انكا تفحص^{j)} قىلىدىكم تومشوغى
و اياغىدىن^{k)} نشانه سىدىن شكارى قوش جنسى دين ايركان جنس ليق
با غىيدىدا كونكلىدا انكا مهر پىدا بولدى واوزىكا ايدىكم حق
تعالى نينك عنایتىنى بو حال ضمئىدا تابسە بولور كيم منى
انينك ترىكلىكى كا^{l)} سبب قىلىدى واكر من اول محلە حاضر
بولاسام ايردى بو جانور ناغ باشىدىن يرکە توشسە تاشلار
انينك اعضالارىن پاره پاره ايتار ايردى واستخوانلارى تفراغ
بولوب فنا يلىكا كتار ايردى وجون قضا رىبانى منى انينك
بقا سىغە^{m)} واسط قىلىدى ايدى مناسب اولكم انى فرزندلاريم
برله تربىتدا شريك ايلاكىمن بلکە انى فرزندلىكى كا الغايىن
كيم اولادىم قتارىدا بولغا يكىم انى فخر قىلسە بولور دىب اول
سار شفت يوزىدىن انينك تربىتىغە مشغول بولدى نجو كىم

تفحص^{h)} كورار منⁱ⁾ sic! d. i. جاذبەسى^{j)} d. i. sic!
يقا....^{k)} ترىكلىكى^{l)} sic; fol. 30r Cod.^{m)} Cod.

اوز فرزندلارىغە پروا قىلور اىرىدى انكا ھم فروا^o قىلور اىرىدى
 ناكىم او بازبىجە جونىك^q بولدى انينك ذاتىداغى جىلىنى
 تابش ونهاديداغى جرەنى نمايش قىلا باشلادى كيم آنناسُ
 *معادِنْ گَمَاعَادِنْ^r الْذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ هر مخلوق آلتون كموش
 كانلارىدىك كانلار دورور كيم هربلا رىدىن هر اوز كوهه لارى
 ظهورغە كلور ، اكرجه اوزىنى سارنىنىك بلا لارىدىن سنار
 اىرىدى امما صورت وصلابت وھېتىنى او لارنىنىك قتارىدا
 كورماس اىرىدى واكتىر وقت مونداڭ تىخىردا اىرىدىكم اكر من
 بولاردىن بولسام نه او جون صورت وصفتدا او لارغە
 او خشە ما سىمن اكر بولاردىن بولسام نىكە بو آشىيانە ده
 اىرىورەن
رباعى

نه بىلكلوم او زومنى بو ارادا داخل
 نى خارج اىكانكە كونكلوم اولغاى قايل
 اولكە يخشى بو شىهدىن او زىن^s قتولوب
 بولسام آخر ملک فناگە واصل

بر كونى^t سار اول قارچغاىغە ايدىكم اي فرزند دلبىندر
 [سنى]^u بغايت ملول خاطر كورارمن ولى ملال لغىنىك باعثىن
 بىلسام من واكر كونكلونكدا هر نوع آرضونك^v بولسە منكا
 آيغىل كيم تا انى پىدا قىلىماقنىنىك پىيدا بولاپىن وهر مراد
 كيم خاطرىنىكدا كچار اظهار ايلاكىل تا بقدىر حال انكا كوشش

^o) d. i. مَعَادِنْ Cod. «flügge» cf. Булаговъ I, 498 ^{q)} پروا^w nur

^r) اوزدىن Cod. ^{s)} sic, pers. ^{v)} der einheit, wie in diesen
texten öfters ^{t)} mein zusaz ^{u)} d. i. آرزو نك^x

قیلاین ، قارچای جواب بردیکم من هم اوزومدا ملاللیق^{*}
 اثری تپارمن وسرنی روشن^{**} بیلماسمن اکر بیلسام هم اینا
الماسمن
 بیت

بو العجب کلنی کورونک مندا آجلدی بو زمان
 نی قیلوومن رنکنی اظهار بوبنی نهان
 حالا مصلحتنی مونداغ کورارمن منکا رخصت برکیل تا ایکی
 اوچ کون جهان اطرافیدا بوروکابن شابد کیم حرکتیم برکتیدن
 غم غباری کونکلوم صفحه سیدین اریغای وجون خاطریم
 عالم نینک عجایب وغرایب لاریغه مشغول بولسه بولغاپکم فرع
 صورتی ضمیریم آینه سیدا پیدا بولگای ، سار فراق آوازه سین
اشتی کیم جانیدین نتون اورلا دی
 بیت

سین که فرقتدین سوز ایتبیب بیله کویدوردونک منی
 هر نه قیلسانک [قیل]^{***} ولیکن هیچ قیلماغیل انى
 فرباد قیلدیکم ای فرزند بو نه خیال دور کیم سین قیلدینک
 ونه اندیشه ایبور کیم خاطرینگه ایلادینک سفر سوزین
 هرکیز ایتماغیل کیم دریابی دور آدمی خوار واژدهای ایبور
مردم ربابی^{****}
 بیت

اوшибو جهان نینک سقریدور سفر
 جونکه سفر صورتی کلدی سقر
 و خلائق سفر اختیار قیلماقلاری با اوقات کنذارلیق اسبابین
 پیدا قیلماق اوجون دور یا وطن دا بولمافلاری دشوارلیقدین^{*****}

v) fol. 30v w) add. Cod. x) mein zusaz y) Cod.
 z) so, one suffix 3 sg.

ایرور حالا سنکا بو ایکی دین هیچ بری واقع ایرemas شکر
 خداغه کیم اوقات اونکارکونجه توشه و فراگت ایلاکونجه کوشة
 بار وینه او زکا فرزندلاریم دین سنی آرتوق بیلورمن ومهلاری
 سینینک اولو قلوقونکفه بوبون ایکیب دورلار، بس مونجه برله سفر
 مشقین اختیار قیلاماق واقامت راحتی نی ترک ایلاماک عقل
 طریقیدین براق کورونور، ایتیب دورلار کیم مصراج

یخشی کوننی تاشلاماک ایرemas دورور عاقل ا بشی،
 قارچفای ایدی آجھه کیم منکا ایدینک شفت و مهربان لیق
 بوزیدین دور اما هرجند فکر قیلورمن بو کوشه و توشه منینک
 حالیمغه لایق کورونایدور منینک کونکلومدا فکر کچار کیم
 عبارت آندین قاصر ایرور، سار بیلديکم کل شی برجع الی
 اصله نکتهسی ظهورغه کلیب دور او زینی بو سوز^a حدیدین
 براق توتی يعني هر نرسه او ز اصلیکا ينار وايدی ای فرزند
 هر سوزیکم ایتورمن قناعت مقامیدین دور و هر نه کیم سین
 ایتورسین حرص مرتبه سیدین ایرور و حریص همیشہ^b محروم دور
 همیشہ تاکه کشی قناعت قیلماسه آسايش تاباس وجون سین
 قناعت نعمتیکا شکر قیلماسین قورقارمن سنکا اول پتکایکم
 او شول حریص موشوکا یتی، قارچفای سوردیکم نجوك
 ایرکان اول

حکایت

(۳)

سار ایدی کلتور و بدورلار کیم بورون زماندا ماما بار
 ایردیکم حالی بغايت زبون و کلبهسی بار ایردیکم جاهل لار

a) fol. 31r

b) corrigiert nach dem pers.; Cod. پیشة

کونکل لاریدین تارراق و بخیل لار کوریدین قرانکغوراق و بر
کربه‌سی بار ایردیکم هرکیز نان یوزین خیال آینه‌سیدا
کورما ب ایردی و بیکانه و آشنا دین آش آتین ایشتماب ایردی،
انکا قانع ایردیکم کاهکاه سجقان بدین توشوکدین یدلار ایردی
[و یا]^۰ آنینک ایزین تفراغ تخته‌سیدا کورار ایردی واکر
احياناً بخت بازو سیدین یولاب^۲ و سعادتلى سعى ایلاب بر
سجقان آنینک قولیقه توشه‌سیه^۰

بر کدا ینکلیغ که تابقای کنج زر

رخساره‌سی خوشلو قیدین جرا غدیک ینار ایردی و اوتکان
غم لاری تشنہ‌لاکی شادلیغ شرابی برله قنار ایردی بر هفته
اون کون بو مقدار غذا برله کون اوتکارور ایردی و آپتور
ایردیکم

او تکاریب ایردیم کونومنی جوغ بیله ماه سال
ایمی يا رب بو فراغت توش مو دور یاخود خیال
وبو جهتدین کیم پیره زن اویی مو شوکنینک قهط سالی^۰ دور
همیشه آروق وضعیف ایردی ویرا قدین خیال صورتیدا کورونور
ایردی، بر کون نهایتی "بی طاقت لیک دین هزار محنت و مشقت
برله اوکزه^۰ باشیغه جیقتی ایرسه هم سایه اوکره‌سیدا بر مو شوک
کوردیکم خرامان کلور بغايت سیزیلیک دین آهسته منکار و شیر

c) mein zusaz

d) «geleitet, auf den weg gewisen»?

e) bloß f) om. Cod. g) lis

نهايٰتِ. h) d. i. قحط سالی

i) diß dem pers. entsprechende wort ist in den lexicis nicht zu finden

[örgütü «dach» kenne ich nur bei den Irtysch-Tataren. Radloff]

جیان^a دیک سناب قدم قویار، پیره زن کربه سی او ز جنسی دین
اول صفت لیک تازه و قوی موشوکنی کوردی ایرسه متغیر
بولوب فریاد جکتی کیم
مصارع

بار خرامانینکز^m قاندین کلورسیز ایتنینکز

ای برادر بو لطافت برله انداغ معلوم بولادور کیم خطای
خانی نینک ضیافت خانه سیدین کلدینکز بولغای والا بو طراوت
نه دین دور و بو شوکت نه یردین ایرور، همسایه موشوکی
جواب بر دیکم من پادشاه خانیⁿ نینک ریزه خواری ایرور من
وهر ایرته من انینک بارکاه ایشکیده حاضر بولور من و ضیافت
خوانلارین پایدیلار ایرسه جرئت کورکوزوب سیز کوشت
ومیک نانلار دین بر نجه لقمه آلیب تا انینک["] ینه ایرته کاجه["]
و سعت و فراغت برله روزکار او تکارو من، پیره زن موشوکی
سور دیکم سیز کوش^o دیکان قایداغ غرسه بولور و میک نان
صورتی نجوك ایرور، همسایه موشوکی کولدی وایدیکم انینک
او جون سنی اور ماجوک دین فرق قلیب بولایدور و بیز نینک
ابنای جنسیز غه سینینک بو شکل هیئتینک دین بسیار عار دور
و بو صورت بو صفت برله اویدین تلاعه چقارینک دین ننک
مصارع
بیشمار ایرور

موشوک لوک دین نشانینک او شبو باش قویروغینک اولیش
که آندین او زکا عضوینک بارجه سیدور اور ماجوک مثلی

^{k)} d. i.	^{l)} fol. 31v	^{m)} sic, im grundtext	^{باری}
ژیان			ب
خوانی ⁿ⁾	d. i.		اری
خرامان میرسی			
گوشت ^{o)}	[gesprochen röß R.]		
		ⁿ⁾ so, one folgendes suffix	

اکر سین سلطان بارکاهىنى كورسانك واول لزىذ طعاملار
وموافق غزالار ايدلارين بوراسانك^{۱)} ممکن دور كيم بجى العظام
وھى رَمِيمْ ترغيب پرده سيدين ظهور عرضه سيفه كليب يانكى
حييات تابقاى سين يعني حق تعالى تيركوزور قوروغان
اوستخوان لارنى
قطعه

ناكهاڭ محبوب بويى يتىسىه عاشق قېرىغە
يوق عجب آندىن تىرىلسە هە بوزولغان اوستخوان ،

پىرە زن موشوكى تمام تضىع بىرلە ايدىكىم اى برادر منىنىڭ سنك
ھمسايىه لىيك حقييم بار دور وارامىزدە جنسلىغى رابطهسى ثابت
بۇلغايىكىم مرۆت واخوت شرطىن بجاى كلتورسانك نوبت كىم
بارورسىن^{۲)} منى ھم ايلتسىنك شايد كم سنىنىڭ دولتىنىڭ
بىرلە اول اولوغ يركا يتسام و صحبتىنىڭ بىرەكتىدىن^{۳)} نواي^{۴)} حاصل
اتسام
بىت

ايرانلار ايتاكىدىن آلماغىل قول
اولا رنىنىڭ صحبتىدە دايما بول ،

ھمسايىه موشوكى^{۵)} آنىنىڭ بو نالە وزارى سىين ايشتى ايرسە
مهر اوتكىدىن كونكلى ايرىدى^{۶)} و مقرر قىلدىكىم انىنىڭ سىز
پادشاھ دعوتىغە بى نوبت بارمغاي^{۷)} ، پىرە زن موشوكى نىنىڭ
بو وعلۇ بىرلە جانى تازە بولدى واوكزە دىن توشوب ھمسايىه نىنىڭ
بشارتىن پىرە زنگە بىيان قىلدى ايرسە پىرە زن مونكا نصىحت

برەكتىدىن^{۸)} سىين Cod. i. d. i. sic, ob vom pers. بى? om. ^{۹)} t) fol. 32r ^{۱۰)} «reichtum, überfluss» ^{۱۱)} «zerschmolz»

باشلا دیکم ای رفیق مهربان اهل دنیا سوزیکه فریقته بولاغیل
قناعت کوشہسین قولدین ابیارما کیل کیم حرص فجاسی^{v)}
کور تفراغیدین بولک غرسه برله تولماس وطعم و آرزو کوزین
فنا انکنهسی واجل بغیدین او زکه نه برله تیکب بولماس بیت

قناعت قیلغوسی ایرنی توانکر
جهان کزان حراپس ایلکا خیبر^{w)} ،
کشیده بولیغای ایمان طاعت
خدا برکانکار قیلماس قناعت ،

اما بو مسکین موشوک باشیغه سلطان نعمتی سوداسی انداغ
تو شوب ایردیکم نصیحت داروسی انکا نفع قیلماس ایردی^{ww)} مصراج
ایرور عشق اهلیکه پندز نصیحت
قفس ده یل و غربال ایچنده سو ،

القصه بر کون همسایه موشوکی نینک اتفاقی برله ی قبله قرفان^{x)}
اوزینی سلطان در کاهیغه ی تکوردی و بو یچاره نینک اندا
بریشیدین برون الْحِرْصُ محروم^{y)} نینک اژدها سی انی یو تقاقه
اغیز اجیب ایردی وضعیف تالعی^{z)} محروم لوق سویین خام طمع
او تیغه ساجیب ایردی و سبب اول ایردیکم او تکان کونی
موشوک لار باور جی خانه اطرافیغه ی قلشیب کلیب کوشت نان
قصدیدرا غوغا سالیب ایردی لار وا لار نینک فریاد فغان لار پیدین

v) im urtexte « قچاق، قاچاق، ظرف حرص » vgl. osm.

w) sic, nach dem originale erwartete man: حرب (خبر) کا ایلا خیبر (خبر)

ww) lis طالعی^{y)} افتان و خیزان Cod. x) sic, für ایرد

مهمان و مزبان^{۷۷} همه تنک لیک که قالیب ایردیلار اول
 جهت دین پادشاه امر قلیب ایردیکم تیرانداز لار همه او
 يالارین طیار قلیب کوشیدا اول توروب ایردیلار تا هر موشوك
 کیم بی حیالیق سپرین بوزیکا توتوب جرهت میدانیغه کریب
 لقمه کیم بورونراق آلغای جکردو ز پیکان بولگای، پیره زن
 موشوكی بو مضى دین یخبر جون طعام بوبی مشامیغه یتی
 ایرسه لاجین دیک بی اختیار او زین خوان شکار کاهیغه آتی و هنوز
 اشتها ترازو سی اینیک بیله لاریغه اغیز^{۷۸} لقمه لار تارقاب ایردیکم
 پیشکاه او ق سینه سیدا ترازو بولوب یاتی
 نظم

پقیلدی^{۷۹} جون بدندین قانی آقیب
 دیدی بو سوزنی او ز حالیغه باقیب،
 نیکا کلدمیم قاجیب اول پیره زندین
 یزیم با غریم غه او ق بو تیر زندین،

بو مثلنی انکا کلتور دوم کیم تا سین هم منینک اشیانیم
 کوشه سیدین غنیمت سناغایسین ولقمه کیم سنکا بی مشقت کلور
 قدرین بیلیب و بو آزغه قناعت قیلغایسین مبادا اول پایه غه
 یتالایین بو رتبه دین قالما یسین، قارچغای ایدیکم هر نه
 دیدینک عین نصیحت^{۸۰} و محض نصیحت دور اما جزء نمرسه لار غه
 مشغول بولاق پیره زن لار ایشلاری دور و محض یاک انجمک که

میزان lis (yy)

اغیز (z) Cod., der ganze saz ist höchst unbeholfen übersezt

a) fol. 32v

b) lis, nach dem urtexte مرحمت

قناعت قىلماق بى عقل لار حيوان لار عادتى اىرور اكىركشى
اولوغلوق مىسىزىدا اولتۇراپىن دىسە كىركىم بلند ايشلارغە
اوزىن بىراغلاغاى اكى سرۋالىق تاجىن باشىغە قويماق تلار
جىست جوى كەرىن بىلىكا باغلاغاى اما بلندھەمتلار بىس
خسپىس لار ايشلارغە رضا بىرمابدورلار وعالى طبعلار^e ارازل^d
مکانىن توقاقنى كوتار بىرلەرلار
نظم

ھەمت ايلە كىركشى قويماس قدم
بۇلاس انكا يوقارى جىمقام بهم^f
بولغىل اىكىز تابغىل اثر ماھادىن
ايستامە يامغۇر سوينى جاھادىن^e

سار ايدى بۇ خىال كىم باشىنكدا دور قروغ پىندار ايلە وجود
آلاماس وبو ھوسىنىڭ قزانى قروغ بىكار تىنادىن قابىنالاماس ھېچ
ايش اسبابى مەھىيَا بۇلاپىن پوتوب^e اىلىك دىن كىتىماس وھېچ
نتىجه مقدىم لار ترتىب بىرمابىن يۈز كورساتاماس
قطعه

بەم بۇلاس اولوغلار اورنى مكىر
جمع قىلماى والمخلوق^f اسبابىن

قارىغىاي ايدى جنگالىم قوتى اولوغ دولت بىدا قىلماقغە
يىخشى آلت دور و منقارىم ھىپتى بلند رتبە تاباقغە خوب
وسىلىت اىرور^e، مكىر سىن اول شمشىزىن بەادر حكايىتىن

c) om. Cod.

ارازل lis

e) пүтмäк «zu stande kommen», пүттүрмäк «volbringen»: Катановъ

اولوغلوق lis

ایشتمادینکمو کیم دلارلیق بازوی نینک زوریدین و شاهلیق
وسروالیق ادعاوین قیلدی آخر الامر همی خلعتی سلطنت
ارایشی بیله زینت تابنی ، سار سوردیکم نجوك ایرکان
اول حکایت *

IV und V (Čagataisch).

№ 555,a. 22,5 X 15 cm. 95 fol. 13 lin. à 9 cm.

№ 555,b. 26,25 X 16 cm. 76 fol. 14—15 lin. à 9,5 cm.

a) اسلامنامه (اسلام نامه) wie das methnevî auf einem bei ligen-
den, ganz modernen, blätschen genant ist, welches die
folgende notiz über den verfaßer enthält:

كتابى آطى اسلام نامه ترور ، مصنف كتاب ملا عبد العليم
دور ، اناسنى آطى آخون آرزو محمد دور ، توغلغان شهرى
لوکوندا توغقان دور ، [شول وقتدا كه او لوغلارى daneben
آخون دىب لقب قويغان شهرى تورفاندە ايكان دور تورغان
يرى قورغاسدا تاغدا ايكان] بر آتا انا دين بر قز ايکى
اوغول ايكان حضرت مزار شول وقتده ترييڭ ايكان
اوليادورلار غولجهده منزل وقتده تصنیف قيلغانان و پىرلارىغە
بركان يعنى حضرت مزاركە تاريخ بر منك يوز سكسان ده
تصنيف بولوبدور الحال بر (sic) يوز اون يېل بولغاندۇر

Im texte selbst habe ich weder den namen des ver-
faßers noch den titel seines werkes finden können;
das datum 1180 A. H. findet sich auf dem letzten blatte
von A, s. u.

Die erste handschrift (A) ist ganz vollständig, der anderen (B) fehlt anfang und ende. Anfang A, fol. 1v:
قیلای ابتدیا اسم سیحان ایله، که بزئی یراتی دل جان ایله

B beginnt fol. 1 mit A 3,5:

بنخیل اتی برنی^{a)} برینی سخن، برینی بهشتی برین دوزخی

Schluß des methnevi A 79v, B 68:

بروق جابتی سارالن آمر سنا، خطابغه قاجیب کتی سارال بنا

b) Dann folgt ein مخمس A 79v—85, B 68v—74v:

در مدح قطب زمان ویکانه دوران پادشاه عالم پناه یعنی
حضرت خوجم پادشاه نور صدره و طال عمره و کثر کرامته،

زهی محبوب مطلوب دل صاحبدلان سین سین

حضور خاطر نور دل [بصر B] ارام جان سین سین

c) Und ein anderes A 85—92v, B 74v—76v:

در مدح سلطان صاحقران و مقتداری غازیان جان پناهیم
قبله کاهیم حضرت خان پادشاهیم دام دولته و مدد ظله،

ایا مخصوص اولاد حبیب حضرت رحن

جو نور دیده دلها سین هم صیقل ایمان

d) Ferner ein مسلس A 92v—93v; B 76v bricht
mit dem dritten verse ab. Beide one überschrift.

خداؤندا مسلمان لار بو کوندا خوش پریشاندور
که بو کافرغه خاص عام جمله بنن فرماندور

A برینی بنخیل اتی^{a)}

خلاص اولاقغه موندين جاره تاباى بارجه نالاندور
 قزيل كل غنجهسى دك جان كونكلى تهبتە قاندور
 تون كون فكرى بو كلينك ؟ نينك ازارى مسلماندور
 بو صعب ايسلار بىلە اسلام ايلى نينك عقل (sic) حيراندور

e) Endlich ein مسبع A 94—95; anfang:

برادرلار بولوبدور آخر اخر زمان ايدى
 بهدين کم كورساتور هر كوندا يوز تورلوك نشان ايدى

Das oben erwante datum lesen wir in str. 3:

محمد كيم ايرور محشر كونى بىزكە شفاعت كر
 انى پيغمبر آخر زماندىپ قىلسانك ار باور
 وفاتىغه بولوبدور مىنك يوز سكسن يل اى سرور
 يوروپىز يىخbir بىغمەنۇز بىز عاصى كوروكىر (sic)
 در توبه بکيلور وقت قىساب (sic) كىلدى يارانلار
 بولورمىز حق قاتىدا تانكلا ايت دين ھم بىسى كىتر
 اكر ياغاساق اول دمدىن برونراق حق سيان (sic) ايدى

Die 7-te und letzte strophe lautet:

مسلمان لارغه يارب اوز پناهنكدا امان بركىيل
 فراغ خاطرِ حمدينكىغه كويما ھم زبان بركىيل
 دم آخرده ايمان فضليدىن ارام جان بركىيل
 قيامت ده تقى دار السلام اچىرى مکان بركىيل
 كروه مشركانغه جون جهنم دين نشان بركىيل
 شە شاهان عالم سين جزاى ظلامان بركىيل

کە تىنلۇو ماسقە ؟ توردى خلقنى بولكاران ايدى
ئەت | ئام | ممم | م

Damit schließt A. eine Unterschrift und Datum der Abschrift; aber beide Handschriften sind ziemlich alt und schon recht angegriffen; turkestanischer Schriftzug.
